در اسمای وظایف اسمای الٰهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض
ابر یکی از این اسمائه باران رحمت بر روی عالم میگشاید باب پنجم در انشا
عالم باب ششم در جمع کتابت و مکتوبات عالمیان و اوسان و گردان اعیان
باب چهارم در آداب و القاب نسبت با مخاطب در رقعات بر عایت
مراتب و فایده تعلیم از ان نسخه متبرکه احقر چنان می نماید که چون
مبتدی را بر خواندن روان یک نحو ترقی و قدرتی حاصل آید و الا این نسخه
را بنیاد درس نمایند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف
والد مرحوم است و مضامین بموجب رسم ابنای روزگار و از ان پس انشای
دلکشا که املای این خجسته جلیس فی الجمله مضامین دلنشین
و هم قریب بالفهم است هر آینه این ترتیب فایده عجیب خواهد بخشید و شده
شده بر خواندن انشای معتبره اوستادان مثل تصانیف
ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند ان قادر خواهد گردید امید
بعون الله تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه کل قدرت اوست
گویا که ان کجا جهانی دولت را حرفی چند مرد بالیست بپسند و فرش صحو
اگر قدر رقیم و تعلیم این اوراق بدیده بزرگان پسندیده نماید فیض دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق و درود سرور نبی آدم صلی الله و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین
می‌گوید بندهٔ شاه محمد سنی زاهدی ولد شیخ الزمان
انسی خاک راه آل محمد الرسول الله علیه و آله و الصلواة و السلام که
اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان پیشین کار بجایی
رسانیده که بتالیف قوانین با مردم خوشه چین احتیاجی نمانده فاما نزیتی
که بخاطر فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای فایده عوام بارقام آورده
بمفید نامه موسوم ساخته از ابنای روزگار بدعای خیر امیدوار است تا مبتدیان
بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره ربایند
بعون الله المستعان و درین نسخه افادت التفات مرا نیست بیست باب از آن

بنحوی جرات کرده اند هر که خواند داند تا باین نسخه چه رسد

باب اول در اسمای الهی جل جلاله: اول: آخر: ظاهر

باطن: خالق: رازق: قادر: منعم: ستار:

باطن پیدا کننده آفریننده روزی دهنده توانا نعمت دهنده پوشنده

غفار: منتقم: کریم: عظیم: حاضر: ناظر: ناصر

بخشنده عوض گیرنده بخشنده بزرگ حاضر نگرنده یاری دهنده

حافظ: خبیر: بصیر: سمیع: وسیع: داور متعال

نگاهدار خبردار بیننده شنونده فراخ حاکم

ذو الجلال: مسبب الاسباب: مجیب الدعوات: واهب العطایات:

صاحب بزرگیها سازنده اسباب قبول کننده دعا بخشنده عطاها

قاضی الحاجات: رفیع الدرجات: کافی المهمات: عالم: علیم

روا کننده حاجتها بلند کننده درجه کفایت کننده کارها دانا بزرگ

حاکم: حکیم: شافی: رب: پروردگار: الهی: فتاح باب

حاکم حکیم شفا کننده رب پروردگار خدا گشاینده

در اسمای عالم و هوا: صفات و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر چند فصل

والدا آنچه دانند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود اول مرتبه بنظر

سرسری پرداخته بود چون در نظر این عقیدت گزین زیر و زبر دیده

ابنای روزگار نسخه بکار منوط شد نظر ثانی از پیشقدمات صلاح داشته

همراه با آن حسن زیاده از آنچه شفقی مظهر خوبیهای خفی و جلی میان ظهور علیها جب

سلمه الله تعالی موکد درستی این کتاب شدند بسبب عدم فرصت چه

شد عجب انگاشته سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطا است

معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زمان و موجب تفهیم و فایده مبتدیان

تعلیم و ترقیم نموده اکثر تعریف و معانی لفظی و لغوی بر اذهان صبیان

دشوار نماید انرا مقام دیگر است و بطور فرهنگ نوشته میشود برای

مبتدیان است نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع و دارا است

کتب کلان مثل صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و

جهانگیری و دیگر فرهنگها از دیرست رائج شده و تحصیل آن وقتی

می باید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن

قلم بند نموده که ابنای روزگار این را در وقت میدارند تا از کار تردد

و اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان و بوستان از غایت طبع

جولانگاه: خانقاه بارگاه، دربار، حضور، جناب، بازار

جای دویدن، درگاه، ۲ دربار، حضور، جناب، بازار

کارخانه: مکتب، دبستان، منزل، مجلس، بزم، انجمن

کارخانه، مکتب، ۲، جای نزول، مجلس، ۲، ۳

محفل، مخیم، اسمای قلعه، کوشک، حصار، حصن

لب، جای خیمه، قلعه، ۳، ۴

باره، قلعه، اسمای صحرا، زاغ، ویران، ویرانه، خرابه، بیدای

۵، ۶، جنگل، ۲، ۱، ۳، ۵

صحرای، دشت، هامون، بیشه، بادیه، بیابان، مغوله، برّیه

تیه، دو، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳

تیه، وادی، فصل، در اسمای خروا شیانه الات و اسباب که

در عمارت می باشد، امکنه، ایوان، کاخ، قصر، مشکوی

محل، ۲، ۳، ۴، ۵

وزوه، خانه، اشیانه، کاشانه، نشانه، شبستان، آشیان

۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲

در اول در سماوی ؟ عالم: جهان: کیهان: آفاق: کاینات:

تکوین: مکنونات: موجودات: مخلوقات: دارین کونین:

نشاتین: دنیا گیتی: سپنجی سرای: دهر. دارالفنا. دارالانتقال

دارالقلب: دارفانی: عقبی دارالبقا. خلق خلایق عجیب:

شهادت: فصل دویم در شرح اقالیم و مواضعات و قلبات وحرا

اقلیم: دیار: کشور: ملک: صوبه: سرکار: چکله: بلده: بقعه: شهر

پرگنه: قصبه: پته: موضع: قریه: دیه: مکان: جای بقعه محل

محله: سواد: نواح: ضلع: آبادی: آبادان: معمور چراگاه

راه: طریق: سبیل: جاده: طرق: منهج: شارع: منفذ:

مثلث: مخروطی: مربع: مخمس: مسدس: گرد: مدور:

بلند: بالا: پست: زیر: پایین: فرو: نشیب: فرود:

وارو: وارون: غار: مغاک: [illegible]: کاریز: مغاره:

کمند: هموار: ناهموار: [illegible]

جهت: سمت: سوی: طرف: صوب: جانب: جوانب:

شرق: غرب: مشرق: مغرب:

جنوب: شمال: راست: چپ: کج: کژ: مقابل: راست:

سرای، عمارت، تعمیر، مسکن، لانه، بام، طارم، سقف، کنگره

۱۳ عمارت ۲ جای جا یا بالا ۲ پشت کنگره

محراب، دیوار، ستون، ارکان، در، دروازه، سرور، حلقه در

محراب دیوار ستون ارکان در دروازه سردر حلقه در

غرفه، تابدان، سوراخ، روشندان، پرده، سراپرده، سراوقات

دریچه تابدان سوراخ روشندان پرده سراپرده ۲

سرادق، تتق، جلباب، حجاب، نقاب، حجله، استان

۳ ۲ ۵ ۶ ۷ ۸ در بلی

آستانه، عتبه، سده، نردبان، سلم، میزاب، آب ریز

۲ ۳ ۲ سپیدی ۲ پرناله ۲

نقب، بارکش، ده، بسیط، فراخ، ارجک، پرچک

نقب کش ده ۲ ۳ ۲ تو تنگ نگری

ورفرح، صحن، ساحت، میدان، درون، اندرون، بیرون

صحن ۲ میدان اندر ۲ بار

پنجشنبه جمعه ادینه هفته عشره فصل [illegible]

ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الثانی

جمادی الاول جمادی الثانی رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک

شوال ذیقعده ذی الحجه فصل [illegible]

فروردین اردی خورداد تیر مرداد شهریور مهر آبان

آذر دی بهمن اسفندیار [illegible]

سال امسال دی سال پارسال امید مدت مدام دوام

دائم علی الدوام همیشه پیوسته مخلد مستدام بموارد جاوید [illegible]

حال حالا بالفعل الحال اکنون ایدون هنوز جدید نو حادث

حدوث ازل ابد روز شمار حشر محشر [illegible] قیامت

بازگشته امید فصل [illegible] موسم

صیف گرما تابستان سرما شتا زمستان برسات

يمين: چپ: يسار. برابر: پيش: پس: فصل

درا مادراوقات: عهد: زمانه: دوره: دوار: دوران

وقت

دهر: روزگار: عصر: يوم: ايام: لمحه: لحظه: گهري: ساعت

پاس: روز: نهار: شب: ليل: شبگير: صبح: پگاه:

سحر: علي الصباح: بامداد: بامدادان: شام: مسا: امروز:

ديروز: فردا: پس فردا: پريروز: هم روز: شباشب: امشب

دي شب: دوش: پريشب: تاريخ: سلخ: غره

شنبه: يكشنبه: دوشنبه: سه شنبه

هاویه، دوزخ، دارالبوار، اسفل السافلین، جحیم، زمهریر

فرشته، روحانی، ملک، جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل

کروبی، سبوحی، قدوسی ... کوثر، سلسبیل، تسنیم

... حورعین ... ناسوت، ملکوت، جبروت، لاهوت

... آفتاب، خورشید، خور، مهر، هور، شمس

ماه، مهتاب، قمر، بدر، هلال، انجم، نجوم، ستاره

اختر، کوکب، کواکب، عطارد، دبیر، تیر ...

زهره، مریخ، مشتری، برجیس، کیوان، قطب، سهیل

: برجگان: بهارخوان چهرگان: فصلها یازدهم در اسمار خلقت
ان بر چند وجه‌ست: سمائي: هوائي: ارضي: ا ت
خلقت اسمان خلقت هوا خلقت زمین
: الي: وظاهر مخلوقات رقسم ۳ جادات: نباتات
حیوانات واینهم خالي از چهار عنصریت لیکن اسمان زمین
وخلکي مير گفته شود و هر مخلوق را باعتبار عناصر عنصري
بان هم باشد این اقسام هم بقلم اید که هم مبتدي در حصول
ان متن اید فصل دوازدهم در اسمار خلقت اسمان
: فلک: گردون: سپهر: زمان: سما: چرخ: عرش:
: رفرف: لامکان: سدرة المنتهي: کرسي: هشت جنت:
بام مکان لامکان مکان حضرت جبرئیل کرسي است
فردوس: عدن: ارم: نعیم: دار القرار: روضه: رضوان:
دار السلام: اعراف: اسمای دوزخ: جحیم: جهنم: هاویه: سقر:
اعراف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامیون: چیبت: بارهٔ غوک ۱۰ اسپ مادیه فیل اشتر استر

۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ کهوریا اتهی اونٹ ۲

جمازه بختی ناقه اشتر قاطر کاو نرگاو ثور ستور مادکاو

ماده شتر ۲ ۳ خچر قاطر بیل ۲ ۲ ۲ گائے

یکوساله کاو میش جاموس خر گرگ میش بز گوسفند

بچهڑا بهینس بهینسا گدها بهیڑیا بهیڑ بکرا بکری

بزغاله آهو غزاله روباه سیاه گوش شغال شتیر ببریر

بچهٔ بکری هرن هرنی لومڑیا نام جانور گیدڑ شیر ۲

ضیغم اسد کلب ماده سگ پلنگ گربه میمون بوزنه خرس

۳ کتیا چیتا بلی بندر ۲ ریچه

کرگدن کرگ فیل شاه وهم در اسمار [illegible] جانور سانپ

گینڈا ۲

در روح حیوانی شامل اند عنکبوت سپش موش مار

کمری جوں چوہا سانپ

افعی اژدها کژدم عقرب راسو [illegible] موش کور موشک

۲ ۳ بچهو نول گرگٹ چچهوندر [illegible]

هزار پایه چلپاسه کرفش ربیع مورچه عروکسه خراطین

پیله ... ... پی عوک ضفدع سرطان کشف

باخه ... زبو زبوچه

وجود بدن جسم تن کالبد قالب اندام ... جان روح روان

روح لحم گوشت پیه پرم پوست دم خون رگ شراک

بشره ... رگ ... باسلیق عظام استخوان عصب عصب

عقل لی لیف شعر موی کاکل جعد کاکل ... زلف

جمجمه ... سر ... کام ... مغز ...

ناميون، جبيت، باره غوره ۱۰۵ اسپ ماديه فيل شتر استر

۲ اونٹ ہاتی گھوڑیا ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸

جماره، بختی، ناقه، اشتر، قاطر، گاو، نرگاو، ثور، ستور، ماده گاو

ماده شتر ۲ ۳ خچر قاطر فیل ۲ ۳ ۳ گائے

بز، گوساله، گاومیش، جاموس، خر، کرگ، میش، بز، گوسفند

بچھڑا بھینس بھینسا گدھا گینڈا بھیڑ بکرا بکری

بزغاله، آهو، غزاله، روباه، سیاه‌گوش، شغال، شیر، ببر

بکری کا بچہ ہرن ہرن لومڑی نام جانور گیدڑ شیر ۲

ضیغم، اسد، کلب، ماده سگ، پلنگ، گربه، میمون، بوزنه، خرس

۳ سگ کتا کتیا چیتا بلی بندر ۲ ریچھ

کرگدن، کرگ، خفاش، دد، دام، درنده، ستمکار، وحوش، دیا نوسان نم

گینڈا ۲

درو ... حیوانی ... مل ... عنکبوت، سپش، موش ماده

چوہا ماده ... جوں ... مکڑی

افعی، زدنا، کژدم، عقرب، ... موش کوه موش

۲ ۳ بچھو ۲ لول گرگٹ چھچھوندر

ب دهن زبان دندان زنخ زنخدان غبغب کتف

دوش قلب الکتف ساعد زند آرنج زندانی انگشت بر

دست کف دست کف ابط بغل بر آغوش کنار پشت

انگشت انامل ابهام انگشت شهادت سبابه انگشت دستی

خصر میز خصر ترقوه ترقوه سینه صدر پستان

عظام عنق ظهر عمود ضلع جیب شکم ناف کمرمیان

میانه شکم قلب دل میر مرد شکم معده جگر طحال

سپرز معده شکم معده امعاء روده جل آوردن اسکنه کلیه گرده

: منزلیجی اسفلش وک : دندان . سن اسنان . فرشته ناب لیشته :
مزجبانرابجی بجیانشا دانت ۲ ۳ داده کیله دندان مورا

: ملاره : لیک روی . خد . عذار . رخساره . عارض . رخ . چهره . کله
ملاره لیک چهره ۲ ، ۳ رخساره ۲ ۳ چهره کله

: ناصیه : پیشانی . جبین . سیمای . جبهه . صدغ . شقیقه : ابروده . برکالی
پیشانی ۲ ۳ ۱ ۵ کیمنی ۹ ابروزی یان ۲

: حضن : دیده . چشم . عین . مردم . سواد چشم . بیاض چشم :
۳ الکمه ۲ ۳ قرلی چشم ستیاهی سپید

: تنحی چشم : قرم . جینه . شهلا . عنکبوتیه . مشیمه . سکنه . بقیه . جلیدیه . بدر . حاجبه
پرده چشم ۲ ۳ ۳ ۳ ۵ ۶ ۷ رنگوسم ۲ ۳

الفت بنی ایرده پیی . دیوار بنی منخرین . اذن . سر گوش . نرمه گوش
بینی ۲ پرده بنی دیوار بنی سوراخ لر گوش ۲ قول کان

: بناگوش : صماخ . حاج . سیلی : گلوشا می . حلق . حلقوم : گار زنک . مری
بنمه سوراخ لری ۲ کدی گلو ۲ ۳ ۳ ۲ نلکرا سورا

: قفانه . عنق . حاجب . سبلت . بروت . لحیه . ریش : محاسن . نفس
کمک عنق موچه ۲ ۳ دارمی ۲ ۳ لب

بشاورت خدمت عشقی کنک جشا تو قه تن ردره خاختین

فریح نه خال زیح دیعل تو یوز دوار و بچه ایر

عایلة مرز کمر یوز حوث

تراخ ملک ریل سرگین پرک

خرشی فی حوری برشت

زح وحث وینه اب خایت نوحته ترب سرور سرث

افراح تا اشراح حد سعدی بث رث ابهت تعریح عجب مرده

نویفتیدریی نرضدگی زوزحی را حت لذیاع یمت تعیت

غاته: شابه: عانه: عصعص: ساق: سرین: کفل کاه: ران فخذ:

جبیل طردوساب پنده شنشت نگاه پید جرنیز ۲ ران ۲

زانو: کعب: ستالنگ: قدم: پاشنه: گام: پای: کف پای:

کوزا ۲ ۳ قدم ۳ ۳ ۲ تهنکنجلوا پای

پشت پای اسمار نجیبی که با حسام اهل شان تعلق دارند سنم سماعت:

شد ۲ سما ۲

بصیرت: ذوق: لمس: بصارت: شامه: حطر: فکر: ذکر: خیال:

دیکدا رابقه لمس نمودن ویدن بوکیبا خنا فکر ذکر خیال

دم: قیاس: نفت ریق: براق: آواز: ندا: بانگ: صوت

دم قیاس انک ابجدی ۲ ۳ آواز ۲ ۳ ۲

صدا: لحن: فصاحت: وقاحت: حواس: هوش: ادراک:

۵ ۶ گویای بدکوی حاس هوش دریافت کردن

خرد: عقل: دانش: بینش: نگاه: نظر: تبسم: خنده: قهقه: غمزه:

عقل ۳ ۵ نظر ۲ سما ۲ کبلار سما اشاره

اشاره: ایما: رمز: ناز: پرتو: سایه: اثر: عطر: الدوح: رفازه:

۲ ۳ ۳ ناز سایه سام اثر جهک گلار جبیل

عنایت، شفقت، مهربانی، نوازش، دوستی، محبت، مودت

۳ ۵ ۶ پیوستگی ۲ ۳

اتفاق، وداد، ولا، تودد، خلت، رفاق، مهر، اخلاص، اعتقاد

۴ ۱ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۲

رغما، خشم، غضب، خوف، ترس، هراس، بیم، عبرت

اعتبار ۲ ۲ ۳ ۲ ۵

باک، یقین، گمان، ملال، رنجیدگی، کلفت، اندوه، غم، الم، قلق

۱ ۲ ۲ ۲

تجبر، غرور، نخوت، تکبر، خودی، خودپرستی، سرکشی، سرتابی

۳ ۲ ۲ ۱

سنگباری، رعونت، سرخی، حمق، ابله، تجر، الحاح، لجاجت

۸ ۶ ۱۰ احمق ۲ ۲ ۳

سماجت، قبول، عهد، پیمان، قرار، اقرار، انکار، جحود، اقرار، پیام

۴ ۲ اقرار انکار جحود پیام

پیغام، سوال، جواب، دشنام، تحسین، آفرین، حمد، ثنا، ستایش

۳ سوال جواب ۲ ۲۰

: فراخت: حشمت: شوکت، سطوت، شکوه، تدر، منزلت، رفعت، معالی:

فراغت حشمت دبدبه ۲ ۳ قدر مرتبه بلندی ۲

: مکنت: اقبال، اجلال، کرامت، عزت، طمانیت، بلاغت، صباحت:

سرداری اقبال بزرگی ۲ ۳ شیا بیابی حسن سفید

. اطلاع، هدایت، استعداد، ارادت، اراده، عزم، اجازت، قصد:

خبر رهنمای ۲ اراده ۲ قصد حکم قصد

: رخصت، مرخص، حکم، فرمان، اجازت، استبداد، خاموشی، ناراستی:

رخصت ۲ حکم ۲ ۲ . خاموشی ...

: ناراستی، دروغ، باطل، کاذب، فیض، کرم، سخاوت، بخشش، علالت:

جهوت ۲ ۳ ۲ فیض کرم سخاوت کثرت عدالت

: انصاف، حکمت، عفت، شجاعت، تهور، جلادت، تجلد، قناعت:

انصاف دانای پاکدامنی مردانگی ۲ ۲ ۳ ۲ صبر

. صبر، طاعت، عبادت، شطارت، غفلت، هوا، هوس، حرص:

۲ بندگی ۲ بیکاری بیخبری ، هوا هوس ۲

: حسد، کینه، عداوت، عناد، حقد، تعرض، الطاف، اعطاف، اشفاق:

وسیع کینه ۲ حفا ارحمد اعتراض تعرض مهربانی ۲ ۳

محال ۰ اشکال ۰ آسان ۰ تعجیل ۰ عجلت ۰ زود ۰ دیر ۰ تاخیر ۰ درنگ ۰

توقف ۰ تفاوت ۰ تفاضل ۰ تعلل ۰ دقیقه ۰ ساعت ۰ اشلا ۰ افسانه ۰ حکایت ۰

سپاس ۰ نوروز ۰ [illegible] ۰ یک ۰ دو ۰ سه ۰ چهار ۰ پنج ۰ شش ۰ شکر

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

هفت ۰ هشت ۰ نه ۰ ده ۰ یازده ۰ دوازده ۰ سیزده ۰ چهارده ۰

۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

پانزده ۰ شانزده ۰ هفده ۰ هژده ۰ نوزده ۰ بیست ۰ بیست یکم ۰

۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱

بیست دوم ۰ بیست سیوم ۰ بیست چهارم ۰ بیست پنجم ۰ بیست ششم ۰

۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶

بیست هفتم ۰ بیست هشتم ۰ بیست نهم ۰ سی ۰ سی و یک ۰ سی و دو ۰ سی و سه ۰

۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳

سی و چهار ۰ سی و پنج ۰ سی و شش ۰ سی و هفت ۰ سی و هشت ۰ سی و نه ۰

۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹

مدح نعت منقبت پند اندرز نصیحت وعظ افسون جا

اغوای

ر ... ۴ ۳ ۲ ... ۵ ۶ لفحت ۳

پسخ مکر تدبیر علاج صوابدیده حاصل محصول خراج آمدنی دا حل

دانبا امیسا ۲ حاصل محصول ... علاج ... مکر ۲

جیجه بعادغنیمت خزینه دردیره ذخیره خزانه گنج انبار خرمن

حنار ... ۲ خزانه تداری ذخیره خزانه ... بیر

چیز بسیار بضاعت سرمایه رخت سامان سود فایده نفع منافع

... بوز ... ۲ اسباب ۲ ... ۲ ۳ ۴

زیاد و حاصل خرد کرایه کرو رهن نقد قرض وام سودیه

زیاد ... خرد کرایه کرو ... نقد قرض ۲ سودی

قرض حسنه مصادره جریمه مزد ... قیمت بهاء مونه

... ودیر ۲ بهاو بها

... ندن خوارنو گرانه گران سبک ارزان آنانی ... ورق

... ... معنی ... بالی ... اار ... دوری ...

... ادت واحد دور نزدیک درره فیل ورسنگ دراز و کوتاه

... واحد دور ... کوسی ۲ ۳ ... ۲

هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و نه هشتاد و نود

نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار بار ازان . یکم یکان اکا صد اثنا ثلث

اربع خمس سته سبع ثمن تسع عشر عشرین ثلثین اربعین

خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین . مائة الف چند چندان

بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله کم

اندک نیم نیم انبوه ازدحام گروه هجوم زمره فرقه طایفه

جماعه فوج لشکر جنود عساکر ضعیف پیر شیخ

چهل، چهل و یک، چهل و دو، چهل و سه، چهل و چهار، چهل و پنج، چهل و شش

۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶

چهل و هفت، چهل و هشت، چهل و نه، پنجاه، پنجاه و یک، پنجاه و دو، پنجاه و سه

۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳

پنجاه و چهار، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، پنجاه و نه

۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹

شصت، شصت و یک، شصت و دو، شصت و سه، شصت و چهار، شصت و پنج

۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵

شصت و شش، شصت و هفت، شصت و هشت، شصت و نه، هفتاد

۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰

هفتاد و یک، هفتاد و دو، هفتاد و سه، هفتاد و چهار

۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴

هفتاد و پنج، هفتاد و شش، هفتاد و هفت، هفتاد و هشت، هفتاد و نه

۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹

هشتاد، هشتاد و یک، هشتاد و دو، هشتاد و سه، هشتاد و چهار

۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴

ابن، بنتی، برادرزاده، خواهر، همشیره، همشیره‌زاده، خواهرزاده

نبیره، نبیره، جدیده، شوی، صاحب، شوهر، املحانه، اهلیه، ابو، ابوین

حره، ایناق، خانه، مسلف، همزلف، باجناق، برادرشوی

ام رضاعی، لقاعی، خاله، عموه، عمویی

شادی تولد فرزند، شادی طوی، شادی ختم، شادی مکتب

شادی تقرر نسبت، شادی کار خیر، شادی کدخدایی، شادی

شادی عروس، سرخه، طوطیا، غازه، کلگونه، حنا، زیور، پیرایه، حلقه

گوشواره، بازو، بازوبند، انگشتری، خاتم، قرص، حلحال

: سبب - مرما: جوان تمشاب : ہمعصر: برابر - ہمالان : برتر شہنشاہ: شا
ان اجونکی یاد

۴ ہمدانی ۲ ۳ برابر ۴ کلان ہم سر یاد

خجستہ: بادشاہ: ملک: سلطان: خاقان: نصا جدار: جہاندار: سالار:

۲ بادشاہ ۲ ۳ ۴ ۲ ۶ ۷ ۸

: شہریار: کشورستان: تاجور: وزیر: نائب: نیب: امیر الامرا: یحیی الملک ر

۹ ۱۰ ۱۱ وزیر نائب نیب سردار لوگا سردار یحیی الملک

صدر الصدور: ناظر: شحنہ: کوتوال: عسس: خواجہ - پیر: نوکر: مدہ

سردار ما سپوگ ناظر کوتوال - ۲ حاجب ۲ غلام ۲

: بندہ: غلام: کنیز: کنیزک: خاتون - بل بستم در اسمائے اہل ر بلت

سلسلے ۲ بی بی ۱ ۳

: قرابت: تبار: دودمان: خاندان: خانمان: جسر: خوشدامن:

مردکی گھرانہ ۲ ۲ ۲ سسرا تاشت

: جیٹھ: خسرپورہ: خوش: مادر: والدہ: پدر: قبلہ گاہ: الواجی-

۲ سالا خویشی ۲ ماں باپ ۲ ماجیا

: اخوت: برادر: اخوان: دختر: صبیہ: بنات: پسر: فرزند: خلف:

۲ ۳ ۲ ۳ دختر ۲ ۳ بیٹا ۲ ۳
ابن

ابرص: سیاه: السود: سیه کبود: صوت: زرد: زریرة: قرمزی
سیاه ۲ ۳ مبلد زرد ۲ ۳ عیابی

[illegible] گندم: قمح: حنطة: نخود:
[illegible] ۲ ۳ چیتا

حمص: شالی: سلوک: ماش: جاورس: باجره: طحف
[illegible] ۲ ۲ جوید

جوید: علی: قلب: کرسنه: شنگ: ماش: رعفر: کال
[illegible] ۲ ۲ ۲

قباح: کنجد: سمسم: کودرم: عدس: جرت: شابات: معصفر: خشقاش
[illegible] ۲ ۳

سرشف: برہ: بورہ: ارد: سوس: نخالہ: [illegible]
[illegible] ۲

مانش: سیر: جغرات: دوغ: تماغ: مرور: مالیدہ: خنگالہ: لقمہ
[illegible]

جرعہ: باجیہ: بھاج: خورش: خوراک: طعم: نبات: شکر: تری
[illegible]

زنگوله: چاقشیر: اسمار پوشاک و غیره: کسوت: پوشش: لباس: جامه:
انگوعرد نیشی پارچه خلوت پوشش لباس جامه

دستار: سربند: عمامه: تاج: دیهیم: افسر: کلاه: خرقه: عبا: دلق: کول:
دستار سرپیچ تاج تاج ۲ ۳ ۲ خرقه قبا گدایی ۲

گریبان: جیب: آستین: دامن: کمربند: زنار: چادر: برد: شلوار:
گریبان جیب آستین دامنی کمربند زنار چادر چادر یا رکا

پاچامه: سراویل: تنبان: پارچه: سلاحشی: لک: قفص: شقاف:
بارنیک تمبد پیرا گری ۲ کمرامو ۲ پارچه ۲ ۲

گلیم: پاپوش: کفش: نعلین: چرمی: قبقاب: جالیق:
نام پارچه ۲ اول ۱ جفت گل

حشرو: تافته: باخته: حریر: پرنیان: کتان: تار ابریشم: ابریشم: سولت
نام پارچه نام پارچه نام پارچه کتان ریسم ابریشم بابالا

پابات: پخته: ملوح: پنبه: چرم: پوستین: ادمه رنگ: رنگ رو:
۲ رنگ ۲ حمرا ۳ ۲ روی ۲

فام: سرخ: احمر: حمره: سبزه: خضرا: اخضر: خضرت: سفید:
۳ ۲ ۲ ۲ سبز ۲ ۳ ۲ سفید ابیض

قتیله؛ شمع؛ مشعل؛ کلید؛ مکالید؛ مفتاح؛ قفل؛ عرابه؛

[illegible]

غربال؛ پرویزن؛ اسیا؛ بادکش؛ بادبیزن؛ تابزن؛

[illegible]

دیگدان؛ گرغان؛ زنجیر؛ قلبه؛ جواز؛ دوک؛ قطار؛ جوال؛

[illegible]

چلک؛ جاروب؛ پاچلد سنقی؛ پاچاک صحرای؛ کفچه؛ میزان؛ پلم؛

[illegible]

شاهین؛ دیو؛ هاون؛ دسته؛ رشتوالک؛ دار؛ قفص؛ کلند؛

[illegible]

پیلچه؛ گردون؛ سنگ؛ خنک؛ فلاخن؛ فلاخن؛ منجنیق؛ مجمر

[illegible]

قلیان؛ جرس؛ ناقوس؛ جلجل؛ علاقه؛ موچاک؛

[illegible]

موچینی؛ تشنه؛ گرسنه؛ عطش؛ بلم؛ صم؛ بند؛ قید؛ ضیق

[illegible]

ت مار سفید شکر تری - قند سیاہ - روغن زرد - روغن سیاہ

شکر کوڈ گھی تیل

روغن شیرین - روغن تلخ - حید یا بلدت نفق ماردہ عکس شیرین

گھی تیل سلونا میٹھا

تلخ ترش شور ایلیں - چاشنی - فصل بست پنجم در اسماء تحریر و غیرہ

کڑوا کھٹا کھاری [illegible] ہیتا

لوح تختی - قلم - خام - کلک - نیزہ - کاغذ - قرطاس - مداد - شنگرف

تختی قلم کلک کاغذ سیاہی شنگرف

پرکار - کارد - گزلک - تویتہ ورق - سوزن - درع - تیر تیغ - قلمدان

پرکار چاکو [illegible] سوتاری [illegible] گز تر [illegible]

ہنکہ - چاکسہ کانون [illegible] سانہ - کلند - ورج - سجہ [illegible]

[illegible] ارہ [illegible] موم [illegible] کلند [illegible]

دہل نقارہ - کوس [illegible] طبلک [illegible] فصل بست ششم در اسماء

ڈھول نقارہ [illegible] نام [illegible]

مشروفات و قوم اہل حرفہ - طناب - رسن - قسام - شمع - چراغ - مصباح

[illegible] شمع [illegible] چراغ

ماهگیر بزاز رنگریز چیمه دوز گلخن افروز چرم دوز موچی

کلال شمع شتربان باربران قصاب تنبولی صیاد

سنگتراش حکاک کاغدی مطرب مغنی طباخ دوکش

زیوکش براد ساز فصل بیست هفتم در اسماء ظروف ختم اوندن

خوان سبو سبوچه کاسه پیاله سبد صراحی ساغر

جام دورنگ دو ابو زنجیر فیل نوشتر قبضه کمان حلقه

ضرب بندوق ضرب توپ ضرب زنبک جزایر و ماندان

غزل و عرابه فصل بیست هشتم در اسماء الات و ادوات

پیکار و عره خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف

حبس اسیر دستگیر مژگان بی پایان کاردان بازار

چهره چهرک استار قوم ایلی ترده میرزا سید شیخ

میرزا معلم حکیم طبیب افغان زناردار بقال مهاجر

بادفروش معلم دیوان منشی بخشی قاضی چودری قانونی

بی فروش تره فروش باغبان کدیور نواباف نوربافنده

سفیدباف صراف نداف حلاج عصار روغن گر

زرگر درودگر نجار معمار خراطی حجام اهنگر کاذر فادو

خیاط عطار تبرگر کمانگر حلواگر چوبگر سانگر شیشه گر

آیش درخت شجر نخل گلبن نهال سرو شمشاد
اصل اصول بیخ فرع شاخ برگ پته تخم ریشه
شکوفه غنچه ازهار خار گل بر سمر پرمرده چوب
مغیلان کنگر جامون درخت ارزن بید حنا
امله نیشکر کاه گیاه علف گلموصوف نارجیل
انگور انار ناسپاتی انجیر کشمش منقی نارنج ترنج
اثمار تر کاری پیاز بادرنگ کدو خربوزه بادنجان
زردک ترب شلغم پیاز زردچوب سیم

- صمصام - علم - تفنگ - بندوق - توپ - گرز - رهکله - جزایر - کمان

۵ بره منعش ۲ توپ گرز رهکله جزایر کما

- ترکش - تیر - خدنگ - پیکان - سپر - ترکش - جوشن - خفتان -

۲ تیر ۲ پیکان ڈهال ۲ [illegible] ۲

- زره - سنان - خود - ترگ - تاج - تازیانه - سوغه - قربان - چوبدستی -

۱ برچھی خود ترکش پوزی کوتل ۲ پیکان جلد لاٹھی

- جنگ - جدل - زد و خورد - حرب - دار و گیر - رزم - پیکار - کارزار -

معرکہ

۸ ۔ ۷ ۵ ۴ ۳ ۲

- ناورد - عربده - ظفر - نصرت - فتح - فیروزی - صلح - آشتی

۲ صلح ۳ ۲ ۲ فتح ۱ ۹

آزرم - مدارای - انفعال - فیصله - ہزیمت - شکست - گریز - فرار -

۲ بھاگنا ۲ شکست ۲ فیصلہ ۳ ۳

قصل بست ہم در اسمای گلشن و اشجار و میوہ جات و ترکاری وغیرہ

- بوستان - گلستان - بہارستان - حدیقہ - دوحہ - روضہ -

باغ ۷ ۵ ۴ ۳

- گلزار - ریاض - مرغزار - چمنستان - چمن - خیابان - سبزہ -

۸ ۹ ۱۰ کیاری ۲ سبزہ

رد؛ کلوخ؛ فسیله؛ خشت؛ کوه؛ سنگ؛ جواهر؛ یوست؛ الماس؛

یاقوت؛ لعل؛ زر؛ نقره؛ سیم؛ مس؛ روین؛ اشرفی

درشت؛ اهن؛ زر؛ [illegible] مراد؛ فلوس؛ حصبا

سنگریزه؛ خرد ریزه؛ آتش؛ نار؛

دخان؛ دود؛ شراره؛ شرر؛ شرار؛ شعله؛ زبانه؛ زکال

انگشت؛ خاکستر؛ سمندر؛ [illegible] جن؛ پری؛

در اسمارا ولایت گذار خلق دارد؛ باران؛ ابر؛ میغ؛ ابر

سحاب؛ بحر؛ دریا؛ یم؛ گرداب؛ ورطه؛ طلح؛ جوی

کستیز قاقل بیل لونگ دارچینی فلفل کرو فلفلدراز انگوره
دعها لونگ الائچی لونگ دارچینی مرچیا پپل ...
اسماء چند ادویۂ مشهور معروف اندشربت روغات شربت میلوفر

روغن بادام احمود ماکواه خارخسک علک انکلیس
اجوایں ۲ لونگ ... ۲

سکنجبین جوز بویہ کاسنی عنب الثعلب مکوہ بادیان زرول
سکنجبین جائفل کاسنی مکوہ ۲ سونف

اصل السوس رب السوس نعناع گلقند بیدانہ انار دانہ بلیلہ
... ... گلقند بیدانہ انار دانہ ...

بلیلہ زرد بلیلہ سیاہ پرسیاوشان تمر هندی املہ زنجبیل سپستان
... ... املی املہ ... سپستان

فوفل کشنیز بنفشہ عناب خیارین گلسرخ سنا مکی
... بنفشہ عناب ککڑی گلاب ... سنای

طباشیر فصل در اسماء جامدات زیتی گل خاک غبار
... ... خاک غبار
از

بی علم باشد پس درین نسخه بطوری تحریر یافت که در مختصر فایده طول بحصول انجامد و مرا ذهان صبیان دشوار نباشد از کتابان امید دارد که در ترتیب مرقوم بحرف نظر نمایند که برای معنی موجب فایده قاریان نوآموز خواهد بود چنانچه یک تعریف مصدر اول با صیغه ها در مثبت و منفی تشریح واحد و تثنیه و جمع فاعل و مفعول و متکلم وارد ترقیم یافت دیگر تعاریف مصادر همین مرقوم از مبتدیان گردان نمایند و اسم مصدر بر آمد مصدر در فارسی آنست که در آخرش دن یاتن بیاید چنانچه آمدن و رفتن و دادن و گرفتن و مانند آن والله اعلم بالصواب آمدن مصدر لازمی از باب اول در صیغه واحد و جمع و غایب و حاضر و مخاطب و متکلم و مثنیه و غیره آمد صیغه اثبات ماضی غایب باشد صیغه نفی واحد غایب آمدند صیغه اثبات ماضی جمع واحد مخاطب حاضر آمدید صیغه اثبات جمع مخاطب حاضر نامدید صیغه نفی جمع مخاطب حاضر آمدم صیغه اثبات ماضی و متکلم واحد نامدم صیغه اثبات ماضی جمع متکلم آمدیم نامدیم در اثبات و نفی فارسی است تفاوت نون که یافته در اول هر صیغه که ارند مثبت منفی گردد چنانچه آمد اثبات نامد نفی علی هذا القیاس تعریف مثبت و منفی مذکور شد واحد و جمع

ـالا بٔ لجه. ساحل چاه. چه بچه. حوض. برکهٔ. نهر. جزیره. شبنم

ـالا ب لجه ـ ستاره ـ وا ـ نهر ـ تا به ـ

[illegible]برف. قطره. سیل. سیلاب. دولاب. تگرگ. سنگچه. پهنگ آب.

[illegible] ـ رو ـ ـ ـ ـ بهار

ـاد. سیه. دجله. دجل. حلاب. شیره. جهره. مروارید. لؤلؤ.

ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ

ـلالی. گوهر. دورق. دام. عیال. صدف. کشتی. سفینه. حباب.

ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ

ـ باب سوم در بیان حرکات و اقوال و افعال وغیره عالم گردان داوران

ـ باید دانست که جمیع فارسی السنه بر چند وجوه آن ماضی گذشته مستقبل آینده

ـ حال در زمانه موجود. و این بر چند وجوه است و احد ایک نفر دو

ـ جمع بسیار در فارسی اردو و در عربی ارسه تا الکه عیب دور حاضر ردبرو

ـ لهی چنانچه ست اماست چنانچه ست این همه اگر جمع و تثنیه و شرط

ـ وجرا وغیره در هر گردان مفصل بنویسند طول عبارت میشود در زبان

ـ ما صدا میرسد ما اگر امر مطلقاً موقوف داشته آید بیندی ارادران

لجاعلم

می آمده باشی می آمده باشد می آمده باشیم تعریف صیغه‌های مستقبل خواهد آمد

خواهند آمد خواهم آمد خواهیم آمد تعریف صیغه‌های حال آید آیند آیی

آیم آییم تعریف صیغه‌های حال با می می آید می آیند می آیی می آیم می آییم

امر واحد حاضر بیا امر حاضر بیایید صیغه امر جمع حاضر بیایی بیایید بیایی

جمع حاضر تعریف فاعل آینده کان و صیغه مفعول در صیغه‌ها آمده است

بعد تشریح صیغه‌های بیان کردن بعضی الفاظ و کلمات است که در نثر

که شامل شوند معانی و مطالب مضمون مختلف بموجب عرض تحریر و تقریر

آید اول در بیان کلماتی کردن اینهم بطور صیغه مستمره شود آن اینست

تعریف صیغه ماضی بود بودند بودی بودید بودم بودیم شده شدند شدی شدید

شدم شدیم کلمات که صیغه حال است هست هستند هستی هستید هستم هستیم

با صیغه‌های استقبال خواهد خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم تعریف امر

شو شوید شوم و غایب شود شوند شوی شوید شوم شویم می‌شوید می‌شوند

کلمات متفرقه مفرد از اذکار در ترجمه چرا چه چیست چند چندان

چندین چنان چنین آن از این از اینها از ایشان از آنان از آنجا اینجا

اینجا از اینجا کجا کی که کجا کس کسان خود آن کس این کس من تو

غایب و حاضر در مخاطب و متکلم را اثبات و نفی ند به صیغه‌ای یا بهمان طور است
و در تعریف اول مذکور مرقوم لهذا تعاریف دیگر را اختصار فقط این صیغ اثبات
مندرج نموده و کلمه ند علامت جمع غایب است و حرف یا علامت واحد
مخاطب حاضر و ید علامت جمع مخاطب حاضر و میم فقط دام علامت واحد متکلم
و یم در آن جمع متکلم تعریف ماضی دوم با کلمه می چنانچه می آمد می آمدند
می آمدید می آمدم می آمدیم تعریف ماضی سوم با [illegible] استمراری [illegible]
[illegible] و با کلمه می نیز می آید می آمد می آمدند می آمدی
می آمدید تعریف ماضی چهارم مشترک با صیغه‌ها مضارع و [illegible]
بهای بود بر خلاف است که در آن شامل شود کاف معنی گردد در مقام [illegible]
بیان آن تعریف اول این تعریف است آمده است آمده ام آمده ایم [illegible]
ماضی پنجم با لفظ بود آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودم
آمده بودیم آخر اقسام ماضی [illegible] کلمه باشد در آخر
صیغه جمع کنند چنانچه آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید
آمده باشم آمده باشیم تعریف صیغه‌ها امر [illegible] خواهند کار غایب
کنند کلمه در اول صیغه مرقوم الصدر در آرند چنانچه می آمده باشد می آمده باشند
می آمده باشی

در اینجا رفت از رفت چرا رفت چگونه رفت ان رفت

این رفت اینک رفت او رفت اینجا رفت همینجا رفت

اینک رفت اینکس رفت کسیجا رفت کجا رفت ازکجا رفت

ازکجا رفته خود رفته الحال رفته ایدون رفته باز رفته چرا رفته

بود چگونه رفته بود مدعای هذا القیاس دیگر مصادر را شمول کلمات

که مرقوم گشته گردان کنانیده بطور مرقوم القدر هم مصادر و تصاریف

بقلم آمده طول عبارت میشود لهذا یک یک صیغه از هر تصاریف

اکتفا کرده که از ان بدون بیان مبتدی نمی تواند دانست

صیغه ماضی صیغه حال حال و صیغه فاعل و صیغه امر حاضر صیغه نهی

امر حاضر باب الالف اصل آوردن آورد آرد آرنده

بیار میار انداختن انداخت انداخته انداز و اندازنده

بانداز مانداز افروختن افروخت افروخته افروز افروزنده

بافروز مافروز آموختن آموخت آموخته آموز آموزنده

بیاموز میاموز استادن استاد استاده استد استنده

بایست مایست افتادن افتاد افتاده افتد افتنده

شما هرگاه لله الحمد اکنون حال ایدون بار بزرگترانه خرده ام الله
اللهم ذکرنه اگر چند هر چند نیکن ما فیلکف کرا امیدیم رجا
چند ترقب توضع لازم مستلزم قدغن تاکید نفید تنبه چون اینها معلوم
بندی داده آید بعد بنای ابواب را بر بیان چند صیغه از مقدمه بنا کرده
اول هر صیغه تعریف کلی شده بموجب همان صیغه گردان باید کنانید
الفاظ منفرد اشامل نموده از بندی پرسند تا ادا شناسی ترتیب
الفاظ نموده شود بر معانی عبارت قدرت یابد و آن اینست
رواس صیغه مصدر صیغهای رفت صیغهای استمراری کار میرفتی
صیغه ماضی یا صیغه مضارع وغیره لهاییا مورد رفته صیغه ماضی
با کلمه بود رفته بود صیغه امر برهم رفته باشد صیغه استقبال مثبت
خواهد رفت صیغه حال رود رونده رفتگان مفعول در نفی صیغه هم
صیغه حال با کلمه میرود صیغه امر حاضر بروصیغه نهی مرو صیغه فاعل نفی
روند رونده گان مفعول در نفی صیغه هم بیش بعد گردان بر لفظ
الفاظ و کلمات مناسب که شامل هر صیغه خواهد بکنند و ترتیب
گرداندن اینست چنانچه از اینجا رفت از اینجا رفت در اینجا
در اینجا رفت

اوبدارنده بارام مارام اسودن اسود اسوده اسابد اسابنده
باسا ماسا انباشتن انباشت انباشته انباشد انباشنده
بانباش مانباش اگاهیدن اگاهید اگاهیده اگاهد
اگاهنده باگاه ماگاه افراشتن افراشت افراشته
افرازد افرازنده بافراز مافراز افگندن افگند افگنده افگند افگننده بیفگن
میفگن افزودن افزود افزوده افزاید افزاینده بیفزا میفزا افریدن
افرید افریده افریند افریننده بافرین مافرین افرزیدن افرزید
افرزیده افرزد افرزنده بافرز مافرز افراختن افراخت افراخته
افرازد افرازنده بافراز مافراز انجختن انجخت انجخته انجرد
انجرنده بانجر مانجر اختن اخت اخته اخد اخنده باخ
ماخ اشفتن اشفت اشفته اشفد اشفنده باشف
ماشف اژدودن اژدود اژدوده اژداید اژداینده باژدا مازدا
اغشتن اغشت اغشته اغشد اغشنده باغش ماغش
باب الباء برداشتن برداشت برداشته بردارد بردارنده
بردار مبردار بردن برد برده برد برنده ببر مبر بخشیدن

ببفتن بفتان افسردن افسرد افسرده افسارد
افسارنده باف رباف سار. اوبختن اوبخت اوبخته اوبرد
اوبرده بادبر بادبر انگاشتن انگاشت انگاشته انگارد
انگارنده بانگار بانگار. رشابیدن اشابید اشابیده
اشامد اشامنده باشام باشام افتادن افتاد افتادد
افتدا فتنده ببف ببف. آراستن آراست آراسته
آراید آراینده بارای بارای. امیختن امیخت امیخته
امیزد امیزنده بامیز بامیز. اکندن اکند اکنده اکنده
باکند باکند. امودن امود اموده امایند اماینده باما باما
الودن الود الوده الاید الاینده بالا بالا. اندودن اندود
اندوده اندود اندونده. بیداو بیداو. ازردن ازرد ازرده
ازارد ازارنده بازار بازار. انداختن انداخت انداخته
اندازد اندازنده بانداز بانداز. اندیشیدن اندیشید اندیشیده
اندیشد اندیشنده بیندیش بیندیش. انگیختن انگیخت
انگیخته انگیزد انگیزنده بینگیز بینگیز. ارمیدن ارمید ارمیده
آرمد

پروردن پرورد پرورده پرورد پرورنده بپرور مپرور

پسندیدن پسندید پسندیده پسندد پسندنده بپسند مپسند پیچیدن

پیچید پیچیده بپیچد پیچنده بپیچ مپیچ پریدن پرید پریده

پرد پرنده بپر مپر پرداختن پرواخت پرداخته

پردازد پردازنده بپرداز مپرداز پیراستن پیراست

پیراسته پیراید پیراینده بپیرای مپیرای پاشیدن

پاشید پاشیده پاشد پاشنده بپاش مپاش

پراندن پراند پرانده پراند پراننده بپران مپران

پیمودن پیمود پیموده پیماید پیماینده بپیما مپیما پژمردن پژمرد

پژمرده پژمرد پژمرنده بپژمر مپژمر پوییدن پویید پوییده

پوید پوینده بپوی مپوی پرستیدن پرستید پرستیده

پرستد پرستنده بپرست مپرست باب التاء تاختن

تاخت تاخته تازد تازنده بتاز متاز تراشیدن

تراشید تراشیده تراشد تراشنده بتراش متراش

بتراش متراش تافتن تافت تافته تابد

بخشید بخشیده بخشد بخشنده ببخش مبخش بستن بست
بسته بندد بندنده ببند مبند بوسیدن بوسید بوسیده
بوسد بوسنده ببوس مبوس برآوردن برآورد برآورده
برآرد برآرنده برآر مبرآر پختن پخت پخته پزد پزنده
بپز مپز برخاستن برخاست برخاسته برخیزد برخیزنده
برخیز مبرخیز باختن باخت باخته بازد بازنده بباز
مباز بوییدن بویید بوییده بوید بوینده ببوی مبوی بافتن بافت
بافته بافد بافنده بباف مباف بالیدن بالید بالیده
بالد بالنده ببال مبال پناهیدن پناهید پناهیده پناهد پناهنده
بپناه مپناه برآمدن برآمد برآمده برآید برآینده برآ مبرآ
پرسیدن پرسید پرسیده پرسد پرسنده بپرس
مپرس پختن پخت پخته پزد پزنده بپز مپز پنداشتن
پنداشت پنداشته پندارد پندارنده بپندار مپندار پذیرفتن
پذیرفت پذیرفته پذیرد پذیرنده بپذیر مپذیر پوشیدن
پوشید پوشیده پوشد پوشنده بپوش مپوش پروردن
پالا

خریدن خرید خریده خرد خرنده بخر مخر خواستن خواست

خواسته خواهد خواهنده بخواه مخواه خراشیدن خراشید

خراشیده خراشد خراشنده بخراش مخراش خروشیدن

خروشید خروشیده خروشد خروشنده بخروش مخروش

خوابیدن خوابید خوابیده خوابد خوابنده بخواب مخواب

خوابانیدن خوابانید خوابانیده خواباند خواباننده بخوابان مخوابان

خاریدن خارید خاریده خارد خارنده بخار مخار خرامیدن

خرامید خرامیده خرامد خرامنده بخرام مخرام خاییدن خایید

خاییده خاید خاینده بخای مخای خمیدن خمید

خمیده خمد خمنده بخم مخم خلیدن خلید خلیده خلد خلنده

بخل مخل باب الدال دیدن دید دیده بیند بیننده ببین

مبین داشتن داشت داشته دارد دارنده دارند بدار مدار

دوختن دوخت دوخته دوزد دوزنده بدوز مدوز دانستن

دانسته داند داننده بدان مدان دادن داد

داده دهد دهنده بده مده دویدن دوید دویده دود دونده

تابنده بتاب متاب ترسیدن ترسید ترسیده ترسد -
ترسنده بترس مترس ترسانیدن ترسانید ترسانیده
ترساند ترساننده بترسان مترسان ترقیدن ترقید
ترقیده ترقد ترقنده بترق مترق تپیدن تپید تپیده
تپد تپنده بتپ متپ تراویدن تراوید تراویده تراود
تراونده بتراو متراو باب الجیم جستن جست جسته جوید
جوینده بجو مجو جستن جست جسته جهد جهنده بجه مجه
جهانیدن جهانید جهانیده جهاند جهاننده بجهان مجهان جکیدن
جکید جکیده جکد جکنده بجک مجک جبیدن جبید جبیده
جبد جبنده بجب مجب چسبیدن چسبید چسبیده چسب
چسبنده بچسب مچسب باب الحاء حوردن حورد حور
حورده حورنده بحور محور حورانیدن حورانید حورانیده حوراند
حوراننده بحوران محوران خفتن خفت خفته خسبید خسب
نخسب مخسب حواندن حواند حوانده حواند حواننده بحوا
محوان خندیدن خندید خندیده خندد خندنده بخند مخند
خزیدن

زند زننده بزن مزن ستردن سترد

سترده سترد سترنده بستر مستر ستودن ستود

ستوده ستاید ستاینده بستا مستا سراییدن سرایید سراییده

سراید سراینده بسرا مسرا سفتن سفت سفته سفتد سفتنده

بسف مسف سنجیدن سنجید سنجیده سنجد سنجنده بسنج

مسنج ساییدن سایید ساییده ساید ساینده بسا مسا

ساختن ساخت ساخته سازد سازنده بساز مساز سگالیدن

سگالید سگالیده سگالد سگالنده بسگال مسگال سوختن سوخت

سوخته سوزد سوزنده بسوز مسوز سپردن سپرد سپرده

سپارد سپارنده بسپار مسپار ستیدن ستید ستیده

ستد ستنده بستان مستان شگفتن شگفت

شگفته شگفد شگفنده بشگف مشگف شکستن شکست شکسته

شکند شکننده بشکن مشکن [illegible] شاشیدن شاشید شاشیده

شاشد شاشنده بشاش مشاش شنیدن شنید شنیده

شنود شنونده بشنو مشنو شمیدن شمید شمیده شمد شمنده

بدر مدر دریدن درید درد درنده بدر مدر درخشیدن درخشید
درخشیده درخشد درخشنده بدرخش مدرخش دمیدن دمید
دمیده دمد دمنده بدم مدم دوشیدن دوشید دوشد دوشید
دوشنده بدوش مدوش درفشیدن درفشید درفشیده
درفشد درفشنده بدرفش مدرفش باب الراء رفتن رفت
رفته رود رونده برو مرو رمیدن رمید رمیده رمد رمنده
برم مرم راندن راند رانده راند راننده بران مران رمیدن رمید
رمیده رمد رمنده برم مرم ریختن ریخت ریخته ریزد ریزنده
بریز مریز رنجیدن رنجید رنجیده رنجد رنجنده برنج مرنج
رقصیدن رقصید رقصیده رقصد رقصنده برقص مرقص رسیدن
رسید رسیده رسد رسنده برس مرس رسانیدن رسانید
رسانیده رساند رساننده برسان مرسان رستن رست رسته
رهد رهنده بره مره ربودن ربود ربوده رباید رباینده
بربا مربا باب الزاء زدن زد زده زند زننده بزن مزن زیستن
زیست زیسته زید زینده بزی مزی باب الزاء زفتن زفت
زفته

قلیجیدن قلیجید قلیجیده قلیجد قلیجند بقلیج مقلیج

کوفتن کوفت کوفته کوبد کوبنده بکوب مکوب کندیدن کندید

کندیده کند کننده بکن مکن ● گاشتن گاشت گاشته

گاهد گاهنده بگاه مگاه کتدن کت کتد کنده کنید

کنیده بکن مکن گافتن گافت گافته گافد

گافنده بگاف مگاف کردن کرد کرده کند کننده

بکن مکن کشتن کشت کشته کشد کشنده بکش مکش

کاشتن کاشت کاشته کارد کارنده بکار مکار کوشیدن

کوشید کوشیده کوشد کوشنده بکوش مکوش کشیدن

کشید کشیده کشد کشنده بکش مکش

گفتن گفت گفته گوید گوینده بگو مگو گریختن گریخت گریخته گریزد

گریزنده بگریز مگریز گسستن گسست گسسته گسلد گسلنده

بگسل مگسل گردیدن گردید گردیده گردد گردنده بگرد مگرد

گردانیدن گردانید گردانیده گرداند گرداننده بگردان مگردان گزیدن

گزید گزیده گزیند گزیننده بگزین مگزین گزیدن گزید گزیده

بشتم شتافتن شتافت شتافته شتابد شتابنده بشتاب
مشتاب شکافتن شکافت شکافته شکافد شکافنده بشکاف
مشکاف شنفتن شنفت شنفته شنفد شنفنده بشنف
مشنف شستن شست شسته شوید شوینده بشو مشو شناختن شناخت
شناخته شناسد شناسنده بشناس مشناس باب الطاء
طلبیدن طلبید طلبیده طلبد طلبنده بطلب مطلب طپیدن طپید طپیده
طپد طپنده بطپ مطپ طراویدن طراوید طراویده طراود
طراونده بطراو مطراو باب الغین غریدن غرید غریده غرد غرنده
بغر مغر غلطیدن غلطید غلطیده غلطد غلطنده بغلط مغلط غنودن
غنود غنوده غنود غنونده بغنو مغنو باب الفاء فریفتن فریفت
فریفته فریبد فریبنده بفریب مفریب فهمیدن فهمید فهمیده
فهمد فهمنده بفهم مفهم فرستادن فرستاد فرستاده فرستد
فرستنده بفرست مفرست فزودن فزود فزوده فزاید
فزاینده بفزا مفزا فروختن فروخت فروخته فروشد
فروشنده بفروش مفروش باب الکاف کندن کند کنده کند کننده بکن مکن
گلدن

بنوشان منوشان نشستن نشست نشسته نشیند نشیننده بنشین

منشین نالیدن نالید نالیده نالد نالنده بنال منال

نهفتن نهفت نهفته نهفد نهفنده بنهف منهف نواختن

نواخت نواخته نوازد نوازنده بنواز منواز باب الواو ورزیدن

ورزید ورزیده ورزد ورزنده بورز مورز باب الیاء یافتن

یافت یافته یابد یابنده بیاب میاب باب

در القاب و آداب برای فیض پیرای . دانشوران خرد پرور

وخرد پروران دانشور پوشیده نیست که القاب در روزمره نثر سلاطین

عبارت از آنست که شخصی را بوصف یاد کردن که او وصف کمال

منصب و منزلت او باشد چنانچه کمال عالم مراتب شریفست و کمال

سپاهی او صاف شجاعت و شوکت علی هذا القیاس اداب عبارت

ست از حد نگاه داشتن یعنی در عبارت نامه بعد القاب سررشته حفظ

مراتب از اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود و این همه در مقام خودها

خواهد آمد در بیصورت اگر سخنوری بهر و بر آن آید ممکن نیست

که القاب مضمون از قوه بفعل آید لیکن چون غرض نگارست القاب و رحاج

گزد گزنده بگز مگز گنجیدن گنجید گنجد گنجنده ۰ گنجد بگنجد بگنج مگنج
گنجانیدن گنجانید گنجانیده گنجاند گنجاننده بگنجان مگنجان گشتن گشت
گشته گشتد گشتنده بگشت مگشت گریستن گریست گریسته
گرید گرنده ۰ بگریست مگریست گداختن گداخت گداخت
گداخته گدازد گدازنده بگداز مگداز باب اللام لرزیدن لرزید لرزیده
لرزد لرزنده بلرز ملرز لغزیدن لغزید لغزیده لغزد لغزنده بلغز ملغز
لاغیدن لاغید لاغیده لاغد لاغنده بلاغ ملاغ باب المیم
مکیدن مکید مکیده مکد مکنده بمک ممک ماندن ماند مانده
ماند ماننده بمان ممان مالیدن مالید مالیده مالد مالنده بمال ممال
مردن مرد مرده میرد میرنده بمیر ممیر باب النون نوشیدن نوشید
نوشیده نوشد نوشنده بنوش منوش نوشتن نوشت
نوشته نویسد نویسنده بنویس منویس نویسانیدن نویسانید
نویسانیده نویساند نویساننده بنویسان منویسان نگریستن نگریست
نگریسته نگرد نگرنده بنگر منگر نکوهیدن نکوهید نکوهیده نکوهد نکوهنده
بنکوه منکوه نوشانیدن نوشانید نوشانیده نوشاند نوشاننده
بنوشان

ای برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره پس از دعای طول عمری مطالعه

نمایند القاب ما در سایه عاطفت پایه والده صاحبه مشفق مکرمه

بر تارک فرزندان مخلد و مستدام باد آداب تسلیمات و کورنشات را که لکو

جاتش وحدویت الکی کردانیده عرض میدارد القاب والده صاحبه خداوند

گلهای کورنش و تسلیمات را زیب تارک تفاخر ساخته معروض عالیجناب

میدارد القاب برادر کلان احوال صاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران

سلامی بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنای ادراک دولت مواصلت

که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند القاب احوال

قبله فیض رسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراتب تسلیمات

و تمنای حصول استفاده خدمت فیضدرجت معروض رای خورشید

ضیای میگرداند القاب برادر خورد برادر عزیز از جان بعافیت باشند

بعد اشتیاق ملاقات بهجت ساعات که مزیدی بر آن متصور نیست

مشهود خاطر مینماید برادر بجان برابر بلکه از جان خوشتر محمد عابد

حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه باد القاب

عمو صاحب قبله خداوند خداوندگان مصدر جود و الاحسان سلمه الله تعالی

جز بعضی قدیم دور از رسمیات اهل روزگار و معهذا قوانین
منشیین که از بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته در محل
بی خلاف آیین ادب است نظر با همه مراتب امان القاب با بقیه
و ادات منشیین در باخته بتحریرش پرداخته القاب عالم دانا واقف
حقایق علوم کاشف دقایق علم معلوم حضرت مولوی لقا صاحب سلمه الله تعالی
بعد ابلای گلدسته بندگی و اتحاف تحفه پرستندگی معروض میدارد اقوات مکتشف
شرافت پناه بتهور دستگاه فلانی حفظه عرضی مرسله بنظر گذشت کما
ملتمسات گشت می باید که مواره به تسطیر چگونگی حالات مطلع نموده
باشند زیاده القاب بدر سایه بلند پایه صاحب و قبله خدا وند خداوندگان
ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمی صاحب بر سر فرزندان
مخلد و مستدام باد فدوی فلانی بعد اداب تسلیمات فراوان و کورنشات
بی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند القاب پسر نور البصر لخت جگر
قرة العین در حمایت ایزدی بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه
که دوام ورد زبان و دل ست مکشوف خاطر عزیز باد البقا برخوردار
نور الابصار فلانی را دعا و وفور آرزو های طول عمری مطالعه نمایند
والدعا

بعد تقدیم ادعیه که شایان مراتب است عرض مینماید الفاظ جناب حکیم همواره

الفاظ مشکین که از بیاض مرتاض در روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد

بعد از ادای دریافت مواصلت وامی بیانجت که قلم تحریر ان سرکرده شیخ

عنبر بد اورات میسازد مکشوف ضمیر گردانیده می آید الفاظ بشارت

دفتر سخنوران هنر پرور است از رقیمه عالی نگاران خلاصه نکته

پرداران روزگار بزم افروز وصول گشت اگر امیده همین آئین

بود کلام لطافت افزای صیاقت طبع این سراپا بیمار میشده میشد

بعید از سررشته نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد الفاظ قاضی

محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر مروج قوانین شریعت

نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب و زینت پذیر باد پس از

تبلیغ مراتب ضراعت وانکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوه

عبودیت نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند الفاظ شریعت

پناه طریقت دستگاه رقعه بهجت ضمیم ان شریعت پناه موصول

شد بر حقایق مرقومه اطلاع دست داد امیده هم تا حصول

ملاقات جسمانی بسطر سعادت فرحت ایات محتوی مرام اعلام

بعد از ادای آداب تسلیمات که شیوهٔ فدویان راسخ الاعتقاد است
معروض رای فیض پیرای میگرداند القاب همشیره کامکار همشیره
صاحبه مشفقه مکرمه که اسم در پردهٔ عصمت است محفوظ شفقت و شیوه ودود
کرامت آمود فرموده بودند که همواره بترقیم و ترسیل صحیفهٔ شریفه شادمان
و فرحان نموده باشند که تسکین خاطر لذا است القاب همشیره
عصمت مآبی عفت دستگاهی همشیرهٔ عزیزه حفظ بوصول مفاتیح
مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت مستدعیم که همواره
بترسیل فرحت نامجات سوء چگونگی حالات مسرور ساخته باشند که
برادر خویش همواره منتظر است زیاده چه بر طراز والقاب اهلیه
الحانه با دل یگانه در حفظ امان ایزد منان باشند خط مرسله رسید
حقایق مندرجه معلوم گردید می باید که پیوسته بتحریر حالات اینجا
مطلع نموده باشند که دلجمعی حاصل میشده باشد زیاده چه نگارد الشیخ
القاب برادر ارجمند جناب اهلیه صاحبخانه محرم اسرار سر تاج افتخار
سلمه الله تعالی مقالات تمامی استفاده خدمت والا را بیرون
از حد دانسته بعرض مطالب میپردازد اما صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی

بعد

شمائلی اد نوا سزاوار عنایات کبریا مدام بکرم عمیم ایزد کریم بیدا استمالت
بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد او عیه دا هیه بمطالعه
مطالب مرقومه گرایند. القاب واداب بشتوق رنگ بهار گلی از رشک مرغزار
و خار با خیمهای روز افزون مقرون باشند بعد ابراز ه و ناله و درد دل
شید او ار بمطلب می پردازد الفاظ گل گلستان محبوبی رنگ و بوی
خوبی چمن رنگینی ادای ابروی انجمن دریای جان نواز عاشقان
وسرو ار مشتاقان باشند بعد ابراز راز دلربائی و صداقت کیشی بمطلب میگراید
القاب واداب عاشقی صبح صادق روز صافی شفق شام وفا ایلاد
گرفتار انیس شبهای یار همواره حلاوت باب الفت والفت باشند
بعد حرف طرازی صفات انسان میدان نکته پردازی احوال دل و جان
بیگر آید الفاظ دلفگار سمندر نژاد یادگار مجنون و فرهاد نژاد محبت
بمینه با شوق و ذوق باشند بعد دلدی دلدی جان فزای روی جام
رقیم میرا تحریر دعا است القاب بزرگان و بزرگ زادگان از طرف حقیر
محب الفقرا ملا داتو با سلمه الله تعالی القاب ملاذا همواره حسب دیده جان
فرمان سیادت دستگاه شرافت پناه دیر مکارم علی بعافیت باشند

کارفرمایش این جوار مسرور و شادمان داشتن سرور خاطر
افزودن ست زیاده القاب در دولت ذات تقدس آیات
مظهر فیض الهی مطلع انوار نامتناهی حضرت شاه صاحب و قبله دام فیضهم
بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و ارادت ادراک دولت
مواصلت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی ست مشهود
رای زرین و خاطر مهر تزئین میگرداند القاب وادا با استناد
ذات تقدس آیات مظهر فیض الهی مصدر فضایل نامتناهی
سایه افضال بر کمال ایزدی ظل تفضلات عنایات سرمدی
مجموعه علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل جامع کمالات بی پایان
مجمع فیوضات فراوان حضرت مخدوم صاحب و قبله و کعبه مکرم
محترم دام فیضهم ابد الدهر که ذات شان معاقد حل عقده کشای هر مشکل
بوده بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان باد بعد تقدیم لوازم
عبودیت و تتمیم مراتب ضروریت مطالب ضروری بمعرض وصول
می آرد انتقاب ذات آداب شاگرد نقش طراز صحیفه سعادتمندی جریده دار
جریده بخت بلندی ستوده مقال برگزیده افعال منظور انظار تفضلات
اودتا

خداوندانی نعمت از طرف ملاذ بالا بطریق عرضداشت عرضداشت

کمترین خانه‌زادان عقیدت‌نشان بپای ادب استاده بعرض فیض‌پایان حضور

لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و خواقین بر و بحرست میرساند الفقره

خانه‌زاد بلا اشتباه محمدپناه فرق عبودیت بر زمین خاک‌رسی مالیده

و جبین عقیدت ضیاپذیر بر زمین جانسپاری کرده‌انیده دره دوار بموقف

عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند

الفقار شاهمراد ... عرضداشت کمترین امال محمد سعید بعد ادای مراتب

کورنش تسلیم که سجیهٔ رضیهٔ فدویان عقیدت‌تمیمت بعرض عاکفان عتبه

دولت و اقبال و حاشیه‌نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً

عرضداشت عقیدت‌شعار عبدالغفار گلدستهٔ گلهای خلوص و انکسار را دراه

عاده افتخار نموده بعرض بهره اندوزان محفل عظیم میمون تعظیم مستند الیه

نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای حاجتمندان

روی زمین است میرساند الفقره ... عرضداشت کمترین نمک

پرورده‌های رسوخیت آثار محمدیار بعد تقدیم مراتب ضراعت

و انکسار و تتمیم رواتب خضوع و افتقار بموقف محرمان ایوان دولت

و شهریاری و حجابان سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس‌مهد

القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی در حفظ الهی باشند ایضاً
شجاعت شعار فلانی حفظه القاب عالم فضیلت و کمالات
دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضایل اکتساب
کمالات مآب محمد باقر محفوظ باشند القاب حکیم حکمت و حذاقت
دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عامل امانت پناه
فلانی بعافیت باشند القاب متصدی امور عزیز القدر فلانی محفوظ باشند
ایضاً خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل
عزت باشند عزت آثار حفظه القاب اهلکاران که فی الحقیقت
عزت و قرب داشته باشند خلت و موالات دستگاه
محفوظ باشند القاب خدمتگار امور مستحق الخدمت فلانی حفظه
القاب دیوان ... که او در بار اند گرامی قدر بعافیت باشند
القاب ... در بار معلی که از دیگر نوکران قرب و منزلتی زیاده دارند [قدر]
سیادت و نجابت دستگاه محمود مراحم نمایان محیط عواطف بیپایان
مشمول جلایل عواطف والا شاهی بوده بدانند ایضاً رفعت و عوالی
مرتبت میرزا فلانی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت و شجاعت نشان
محفوظ باشند القاب شیخ حشمت و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی

فلان

مأمور دوران دوام اقبال بر سانند باب پنجم در رقعات مشتمل بر پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسیدن مراسلات
و رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر و غیره مطالب فصل دوم
در پروانجات معاملات و خدمات و عرایض و شکوک نوشتجات
و دیگر مقدمات فصل سیوم در مکاتبات مبارکباد و مراسم
فصل چهارم در مقاصد صادقه تعزیت فصل پنجم در رقعات متوقعه
و طلب اشیاء و رسید اشیاء و دیگر مطالب و مقاصد بر سخن سنجان
والا دانش پوشیده مباد که چون لفظ رقعه با مواقفت این پیمانه
با اهل هنر و صاحبان علم و فضل از قدیم ظاهر خصوصاً در این زمان
لهذا در بعضی جا جهت تحریر رقعات و پروانجات ضروری
نام هکو دستگاه ظهور علی شاه و غیره بعضی شاگردان که اندکی در
تحریر عبارت شعوری داشتند دیده اجازت داده که
نوشته شامل در این نسخه نماید که بکار مبتدیان آید چندین از رقعات
سلیس خود هم بقلم آمده که اکثر شغل بنده تعلیم مشتغلان کتب و
تصنیف و تالیف عبارات متین و رنگین بوده سهت و ابجد ورت

جلباب ملک خاک و تر صاحبه برو بحر پرساند الیغا عرضداشت
کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد بناز بر پیمایش جاده طاعت
وانقیاد پای ارسر ارادت و اعتقاد نموده بعرض بار یابان
آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکه زمین
زمان صاحب عالم و عالمیان میرساند القاب درین عرضداشت
مشکور عنایت نامحصور عبد العفو بعد تقدیم مبلغ مراسم بندگی و توابع لوازم
پرستندگی بموقف عرض بهره یابان حضور موفور السرور نواب والا جناب
سپهر رتبت مهر صورت استفسار مستند ان صاحب و قبله دو جهان
میرساند الیغا عرضداشت کمترین بندگان رسوخیت نشان لا محمد
بجا آوری کورنش فدویت سمات را در نیوا ضرار سعادت
و وسیله امتیاز مفاخرت الکاشته بعرض باریابان حواشی بساط
فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب و قبله ارباب تمنا
کعبه اصحاب صدق و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب والا قدر
عالی منزلت نقاوه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت
دام اقباله و نواله فلانی اداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای
خورشید ضیای میگرداند الیغا بعرض نواب صاحب و قبله خداوند جهانیان
باد

بدریافت صحت مزاج در و بیدار انجا روانه ساخت توقع
نظر بر اشفاق قدیمی احوال حشر و گاه گاهی و موجب عدم التفات نبوک
قلم ارند تا هنگام انکه صاحب بابید روزگار صاحب زاده برحق مرشد نیطلبی
میر بشارت علی صاحب بابیدروزگار مدتی در انجا تعطل بسر بردند
ناما شاید مقصود شان بجلوه گاه شهادت انجامید که میر ممدوح را
روانه انجا ساخته برقدر که در مقدمه درستی روزگار ان صاحب زاده
والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرخروئی دارین و مفاخرت
کونین خواهد بود زیاده چه رقم مشتمل اشعار نوشتنی شد میان ستار
خان صاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق و قدر دانی مسلم الله تعالی
اظهار ارزومندی مواصلت سامی از تکلیفات دانسته بمطلب میگراید
ملاطفه گرامی که یادگار از الطاف مظهر اعطاف میداد بزم افروز
دیده انتظار گردید سرور دلم گشود دکش دم چو نامه ارشادی
کلید باب گلستان دلکشا بود از عدم رسیدن مکاتبات بیار
سهاست که بقلم انجا در رقم آمده صورت امنیت ازینکه پیکر در سرکار
راجه صاحب بعهده رساله داری بسر بلندی یافته خدا گواه که روزی صورت

این قسم رقعاتی چند قلم بند نموده و فرامین بادشاهان و احکام
بهر عنوان بدهان در کتب استادان سلف بسیار است در فهم بندی
بادراک آن قاصر لهذا موقوف داشته فصل اول در شکایت
عدم رسم مراسلات و رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر و غیره رقوم
باشتیاق شکایت عدم رسید نامجات. میرزا صاحب مشفق مهربان مروت
نشان سلمه الله تعالی ابراز شوقی که خامه و زبان متبع شرحش حیران
بوجدان ضمیر نهفته دان حواله نموده بمدعا می پردازد که بوقت
تشریف داشتن اینجا بر قدر که توجهات دلی بر حال نیاز اشتمال
مبذول میفرمودند مهربه خامه را طاقت انا نیست که تحریر
ما ما را از روزیکه بدار السلطنت لاهور رسیده حرف وفا سیت
صدق و صفا محو فرمودند بقولی مشهور که هر که از دیده دور از دل
گاهی در مدت مقدار نقعه نامجات اطمینان خاطر و بهجت پروا
خاطر منظور شد زانجا که الطاف قدیمی ذات شریف بدل
این نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب مهربه زبان بذکر
مشغول دل بیاد توشاد ناچار پس لهذا انتظاری بسیار چهره دار
بلدیافت

جای تعجب و مقام تحیر که قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات لطف بر
مردگان زندگان از صوب تر سیل داشته لیکن با وجود ارشاد مردان
زر بایک پرچه قرطاس محبت لباس شادمان نساخته از آنجا که
در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد و شایان الطاف حیات
که امید دهند رقیم سامی متفاوت باشند که در عالم
یکجهتی نعم البدل مواصلت جسمانی همین مکاتبت روحانیت
باده شوق و کشش هر روز بجواب از عدم تر سیل رقائم محبت مشحون
مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات بی پایان سلمه الله تعالی اشتیاق
ملاقات مسرت آیات مقالات اشتیاق و مکالمات
بنوک قلم آوردن مخصص به تکلفات عرفیه پرداختن بسیار
بان میگراید بعد عامی درآید سامی نامه تلطف قرینه محتوی شکایت
عدم رسیدن رقائم محبت ضمائم و وصول عاطفت آورد و سرور خاطر
امروز مشفقا درین عصر چند قطعات رقائم محبت ابلاغ داشته
مخصص لذت صدور نامه بعد از وصول خطا به گرامی نشد والالطاف
گرم فرمایان ذات اشفاق آیات هدل تودد منزل نه چنان مدام

آرام بجواب رسیده و حرف استقامت جا جای بگوش خیال نشنیده
گاهی ملتان وقتی بطرف کوهستان و غیره اطراف نامزد میشود
والا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات تقصیری بظهور
رسیده که تا بحال جای این وان نمانده بهر صورت از قصد اینهمی
تخلل در بنای بنیان‌مندیها خادم دیرین تقصیر نموده در معیار ضمیران
بیرون نشمارند و امید دارد در ترسیل رسل و رسایل هم بمقدور تقصیر تعاهد
رو نخواهد نمود و تحریرات بدست مخلصانه را در سلک یارگیران ملازم گناهیده
شد ان شاء الله تعالی المستعان بتدریج خدمتی شایسته از دستان آن
بمنصه ظهور خواهد شتافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز
چه گذارش نماید رقعه بدستی با اظهار خادم رسید خط صحیح حسب
معهود نا کرم مع الطاف انیم شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی اشتیاق
ملاقات مسرت آیات آنقدر در استیلاست که با حافظه کلک ارتباط
سلک نمی درآید ابتدا بآن ل ختم و منحصر بالمشافه گذاشته خامه را داد
به تسطیر مدعا میگذارد و سپاس ایزدی که گلدسته حریت و محبت شگفتگی
دارد و طراوت و نزاهت چار چمن مزاج سامی و امیا مطلوب مشتاق

جای

دام فیضهم بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان الی یوم التناد

یاد پس از تبلیغ مراتب ضراعت وانکسار و تمهید قواعد خصوصیت

اقتدار که شیوه فدویت نهادان رسوخیت آثار است بعرض

میرساند شرف نامه عطوفت آگین مبنی شکایت رسمی عرایض نیاز

واستفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر در بهترین ساعت

ورود فرمود سرمایه عزت وافتخار این ذره خاکسار افزود

قبله از امتداد طبعت و تردد خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت

نشان که برپا بود در تبلیغ عرایض توقفی بمیان آمده والا بحدّی

ظهور قصور چه امکان دارد بهر حال رباعی زدنیگیست اگرچه دورم

لیکن بخیال در حضورم لطفت بود امید گاهم کافی عنایت

پیام و حقیقت اینجا بریس منوال که رنجیت سنگه لاهور والیه بار کرده

بی شکوه باراده گرفتن پرگنات جاگیرداران نواب صاحب خداوند نعمت

دام اقباله عازم اینصوب گشته از قلعه جهارکنده بجنگ در پیوسته بود

در رسید از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان آمده الامر نواب صاحب ممدوح

ونواب فیض طلب وغیره که در شجاعت وشهامت شهره آفاق اند

بیارک شنیده که فراموش نباکنی پیش داشته باشند بهر صورت اینده ملام
زر طریقه رسل و رسایل مسدود نخواهد شد زیاده بجز ابراز مواصلت
صوری که خلاصه مطالب است چه بقلم آید زیادت کرد در دیر سی مکاتبات
رحانب استاد نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پرداز جریده
بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال الله تعالی بحصول مرادات
کونین فایز بوده شاد و کام باشند بعداد عیه وافیه بمطالب میگراید
دیرست که بمطالعه مسرت نامه های بهجت طرازت حظ اندوز نگردیده
چشم دل بر شاهراه نگران است اگرچه بمقتضای زمانه و طبیعت
بشری که بیشتر معروف تغافل اند خوب معلوم و مفهوم لیکن برایشان را
ازین وضع بیگانگی میگمان میدانند بنابران بقلم می آید که امید مقصد ایمی
شوند که شایسته احوال آن سعادت منش باشد و خاطر اینجانب را
هر دم متوجه بخود داشته احوال خیر و عافیت وردیاد جناب
که فیمابین نواب اسدالدوله نجابت علی خان بهادر و سلطان است
می نگاشته باشند عرضی که جانب بعده دوم ارسال شد انبس مار
و کلا القصه دیگر ظل ظل ظلیل سایه فیض پیرایه مخدومی صاحب و قبله

دام

مطلوبه ابلاغ حضور دارند ساعتی توقف نورزند تاکید شدید
بنده گان نواب
میدارند عرضی در جواب ا مدار شقه حضور مدرکانوا بنوعرض
شمالی خداوند نعمت فیاض زمان دام اقباله میرسانند شقه خاص
۱۲ ۱۲ وصل
مراحم اختصاص متضمن تقیدات ارسال کاغذ جع وجع
وجهوا طلبانی الله مشرف مداریافت مفخر و سربلند گردانید
خداوندمن از هنگام ورود فیض ورش فکر ترسیل کاغذ
را دار
مطلوبه بحضور پر نور در پیش است لیکن تا چند روز هوائی سمکه
دارد
عارضه آشوب چشم لاحق حال بود و درستی کاغذ بموجب الحکم تعلق
و از [illegible] توقف رد نمود و الا چه طاقت که تغافل ورزد [illegible] که
لله الحمد بالفعل درد چشم فرصت داد کاغذ جع وجع [illegible] مذکور
درست کنانیده بصحابت [illegible] ترسیل حضور والا نموده مطمح
کیمیا اثر خواهد گذشت به رسیدن ذخیره اندوز عزت و امتیاز
چهار روز
گردد و پرت های جهوا طلبانی مرتب میشود انشاءالله تعالی در دو
ابلاغ عالیجناب خواهد نمود واجب بود بعرض رسانید آفتاب عمر و
دولت تابان و درخشان باد برب العباد [illegible]

زراندرون قلعه بیرون برآمده و مانند شیران دلیر بران کرده شقاوت
پژوه حمله‌آور گشته از دم شمشیر جوهرنگار قریب چهار هزار کفار لشکر [illegible] رسانیدند
و چند هزار کس را زخمی ساختند و از لشکر ظفر پیکر یکصد جوان بکار آمدند
و زخمی شدند ابواب فتح و فیروزی بر روی بهادران نصرت
نشان مفتوح شد و شکست اعلا صورت بست احوال این بود
که گذارش نمود از عقب آنچه خواهد شد بموضع عرض خواهد آورد
زیاده چه عرض نماید فصل [illegible] در پروانجات معاملات
و حرمات عرایض شکوک و سجلات و دیگر مقدمات شتی
[illegible] کاغذ جمع خرچ [illegible] ۱۲۱ و جواطلبی سیادت
و نجابت دستگاه شرافت و امانت پناه جلال الدین حیدر
بعافیت باشند عرضه دو روز منقضی گشته که درباره [illegible] سال
کاغذ جمع خرچ ۱۲ ۱۲۱ [illegible] و جواطلبی [illegible]
تاکید ارقام پذیرفته که زودتر ارسال دارند تا هنوز کواغذ مطلوب [illegible]
حضور نرسیده چون اینقدر تغافل و عدم [illegible] در کار سرکار
هرگز مستحسن نیست لهذا مکرر ترقیم می‌پذیرد که بمجرد ورود رقعه کاغذ
[illegible]

مستدعی گرداننده دهد و در مردم با سرافراز شیان افراز

که موجب عبرت دیگران گردد انتظار جواب با صواب و دیمانی

مدام بترقیم سامی ناعجات هم کاروبار للانیقه باد و بمود شاد

فرمودن سنت خدا در جواب ورود صحیفه مهر ضیا مکرم کرم محبیم

دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که مهر آثار رسمیات عرفیه است

به تطهیر مدعا ضروری می پردازد و ثیقه گرامی و رقیمه سامی مشعر

آنکه مفسدان موضع فلانی محله پرگنه متعلقه مخلص بوقت

شب محله موضع فلانی متعلقه فلانی پرگنه الفاحیه دست درازی درو

کرده آورده اند وصول الطاف مشمول آورد از آنجا که جستجوی

کلمات لطف سمات بودت طرح اطراز و در فی الواقع طرفین محبوی

جدا ایشان مقصود نیست بموجب ایمای شریف محرر وصول سامی

صحیفه دستک شدید بطلب مهرداران موضع مذکور تعین ساخته

میانی که حاضری محله معروفه تمام و کمال بمالکان و سرا

به بدپروازان ناسزا عاید خواهد شد بهر صورت خاطر جمع

فرمایند محب وجدیریدا خادم صمیم تصور فرموده مدام بترقیم

ناعجات علاطفت پیرا یاد فرمایا شند نیز دانند حصول در

استمزاج فوائد تشم خلت و معالات دستگاه چودهری رام مسما

ارشاد حضور مصالح شد کار در محال صفات روانه ساخت و
ان شاء الله تعالی باقبال نعمت بوافقت کارشد کار عنقریب
سعادت اندوز جناب فیضماب میگردد زیاده حد ادب
صحیفه ارجاب عامل تعامل درباب استرداد غله مسروقه
رالبقا حب مصدر کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق
ملاقات ما بهایتی نیست که بدستیاری خامه دو زبان بموض
تحریر لاجرم عنان مشتدیز قلم را از وسعت آباد بیانش
منعطف ساخته بحالا نگاه مدعامی آرد در پرلد در ان بر گردار
نابجار موضع یک غله پرگنه هریته بوقت شب بنداعت گندم
قریه سلاوه بدر در موره بردند دکتاوران موضع مذکور اثر نعش
بموضع مسطور رسانیده غله مسروقه بد مرادشان ثابت و تحقیق
کرده اند چون ظهور ابن معنی در تعلقه داری الصاحب جلیل ابعجب
و منقدم طرفین بهر صورت واحد بنا بر تصدیع اعراض شده
توقع که نظر بامراتب دستک شدید بر آلفوق کوته بینی
و نا عاقبت اندیشی یقین فرموده غله مسروقه ما کما نا
فرمود

انها واجب الطلب است از انجاکه این مردم بتقویت سرکار
میدهند باید که وسواس تشدید نموده زرشان وصول کرانده
در وقت رسید بموان مرقوم رفته بحضور نویسند در بینابا کید
مرید میدارند توجهی ملتزم بر جز مقدمات معاملات بعرض
میرساند بهای غله موضع شاکپور نموده بموجب فروخته زرش
بصحابت امام بخش بر سرکاره ارسال داشته برسیدش افتخار باید
و بنابر کنکوت دیهات عملی را مکاشفه دیگر عازم بوده فاما
بودن بدون مصدق وکیله هیره از رفتن انجا متوقف ماندامیدوار
است که سه چهار مصدق و دو سه کیله و پنج شش پهره حقاق
از سرکار بایست مامور شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته
بتحصیل انجا پردازد و شمار ده مقدار دیه که جمعی مشخص اید اکر حاکم
شود بیمود و کنکوت مخفی کرده اید واجب لعرض رساند
عرضی بخدمت مقدمات بعرض میرساند عرضی مرسله سابقه
مورد ملاحظه عالی شده مشده حسب الحال نوشت تقویت
زرهم مزارعان کرفته چشم تحصیل حا بکرد جاری ببار سرانجام

ماه رو با لفظاست که ده دوازده
...و طلب باشند و صد
...و جوان موضع دولت پور چهار راس زکی جان و
...ت راس گاومیشان از صحرای موضع وید پور جابر
...را میقدر مکارم علیخان تی میکرده بر دند بهدا قلمی میکردد
...ه بتجیل عجیل راسان مذکوران مستر دگرانده دهند دیوده
...سیر و غیره اسباب چه چیپ مندی دخلکه انجا موجودات برجیکره
بار کرده ابلد بگذارند تهاون نورزند در بیباب قدغن
بلیغ میداشته بموجب ارقام بعمل آرند و صیغه مکرری متعهدات رعیت
و عوای مرتبت بدر الدین بیک به بعافیت باشند چون
موضع ساملیه و دا جوپور و مکندی که تفویض خصوصیت
مرتبت مع جواهر خصوص سنکیص و بیا ست بودند و الحال بموجب استدعا
ایشان بار شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت برابر
بعوض و بیاب مذکور بابت معامله ابها تومون مبلغ دو هزار روپیه
زر دم کان لله حسب سام خریرام ساهوان نوییانیده داخل
سرکار نموده بود در سرکار وصول ست تا حال زمینداران ادای
ساهوان نکرده اند و مبلغ چهار هزار روپیه ساهوان مسطور دیگر بد
ابها

سرکار وگونه اندیشی ونشاوت کیشی از موضع هیلاو ده وپیغام
آبادی رعیداران قدیم موضع مذکور میراث الفلاح یافت چون مدعا
ز آبادی دیه ذبیحه از تردد دست روصول با قیات سرکار ازین بر سر
مراتب تنگی خاطرخواه نموده کو جران را آباد بدیه نمایند وبیلوان
از کشاجات میروندان انشاء الله تعالی بنحوی گرفته خواهد شد که بپاسزای
بسزای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی کرده شد حسب الحکم
مرقوم الصدر کرامیقدر عوالی مرتبت رنگین رام بوافیت باشند
عرضی مرسله مشعر برآنکه بهادلی علی موضع شاکپور ساخته زرش از دل
حضور نموده داخلش از دفتر مرحمت کرده درخواست و منصف
وکینه و پهره بنابر کنکوت دیهات و پایمکاشت دیهات و کنکوت
مخفی بموا ضعات مشخصه بعد مبلغ یکهزار دو صد روپیه مرسله بنظر درآمد موضوعات
بوضوح پیوست و داخلش بوقت فایز مشد نا زبدر باز خواهد
یافت وکنکوت دیهات عملی و پایمکاشت که تجویز نموده اند مستحسن است
و دیهات مشخصه را که بیمو و کنکوت مخفی قرار داده اند لعمل آید بموجب
استدعای ایشان منصف و کینه و پهره از حضور روانه نموده خواهد شد

بتکات سوار و پیاده ماموران سرکار تعالی باقبال عالی به تعجیل

عجیل زر باقیات بعوض وصول در آورده ارسال حضور میباید

و مبلغ یکهزار روپیه که بابت ۱۲۱۸ فصل کتنا جات زمیندار

مهلاوده موبی البه بوقت شب مع عیال و اطفال فراری شده

بموضع مای برمیدازان آبا و اجداد خود آباد گردیده بجهت

طلب مبلغان تقاوی سپاهی را نزد نامبرده فرستاده بود از سر

استکبار جواب صاف داد دکوجران که زمیندار قدیمی دیه مذکور اند

بسبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته رفته بودند الحال پیغام میدهند

که اگر ما یان را ابدالحضور در موضع مذکور شرط حق دیه آباد سازند لاکلام

مابقی کار را دامانیم و در کاشت منکر وغیره میپردازیم در ینباب

امر بود بعرض رسانیده شد در جواب عرضی مرقوم ۱۱ صدر امانت پناه

خصوصیت اگاه دکیت لعل بعافیت باشند عرضی مرسله مبطر

در آمد بموضع انجا میدگر فتن قبولیت از زمینداران و اجرای جمع

تحصیل موقع دیگا مشد هر قدر که در تحصیل زر تعجیل بکار خواهند برد خوب

حسن مجرا ایشان را حوال رو بواره بعد از کتنا جات در راه

شرارت

والحال که بفضل ایزدی صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بود الحزیر

تاب جلوه گری نیاورده گذاشته آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه

نتوان شد لهذا بقلم می آید که برای ثبت خود را در اینجا رسانیده باشد

قلمی میشود که اینجانب رسد و با یکدیگر صلاح معقول کار مسطور کرفته شود

زیاده چه بر طراز دستخط حضور اسمی لچهمی سنگه عم برادر عزیز القدر

لله لچهمن سنگه حفظه عرضی رسید ایشان مشعر باینکه مقدمات موضع

تعلقه پرگنه دیو شهر را حکم بر تحصیل عامل پرگنه کرانه گرفته برده

از نظر گذشت حقایق مسطوره بوضوح پیوست زهی هوشیاری و

خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمه حفاظت ایشان

ایشان نه خواب غفلت رو به بیداری نیاورده تحریرات اینجا

خطی در همین مقدمه بحضور کرنیل صاحب لونی اختر صاحب بهادر و یک نوشته

بعامل مذکور روانه است ان شاء الله تعالی صبح و شام رسیده باشد مسطور حلال

خواهد آمد امید چنین غافل نشوند زیاده بجز تاکید چه نگارش رود

رقعه برادر مشتمل احوال سوالی اسرار اهلکاران سرکار برادر عزیز القدر

گرامی حفظه ملکاتیه مسرت طراز وصول بهجت شمول آورده دریا

زیاده چه اعلام رود ورشقه حضور بنام عامل ولایات طلب جوانان
شقه خاصه بنام عامل رفعت و شجاعت دستگاه ابوالحسن بیک
در حفظ الهی باشند قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن پیش
وسواران بنابر تصحیح موجودات تمامی محالات بنگارش آمده باشان
نیز ارقام میرود که مردم سواران و پیاده همراهی دسته خود دایم جلد تر
برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند و پیرپور پرعالان که عامل از جوانان
بندی سقف دیده رو بوار نهادند چنان نشود که پرعالان دیگر
انجا همین طریق پیش گیرند همه علیه یک بهره از حضور بنابر مین وظت
پرعالان مذکوره گردیده براهها تعین شود زیاده چه تاکید رود در شقه
طلب پروانه جهت مصلحت بعضی امور است، برادر عزیز القدر عزیز از جان
محمد زمان همواره بمراتب اعلی فایز بوده شاد کام باشند بعد از اطلاق
فرحت سمات واضح باد بعد روانگی ایشان بطرف خانه بدریافت آید
که خدمت سایر باعث از سرکار حاجیان انگریز بهادر بنام العمر العقدر
مقرر میشد وان گرامی قدر با وجود نه داری ساهو کار بهانه کار حرور
خانه کرده گذاشته آمده از بیکه بحث جو سیمانند بلکه اراده سفر داشتند
والحال لم

مواصلت سامی مکشوف ضمیر شفقت تخمیر میگردد تد پرپرور چودهری صاحب

وانیجانب بنابر آوردن از راه صاحب خداوند نعمت ملازمت حصول نموده

سوانیجانب بکار معلومه پرداختند بطور مرضی خاوندان صورت قرار یافت

و تا حال رخصت چودهری صاحب از حضور بعمل مانده که از دور روز دربار شده

در مخلصی کواغذ جمعبندی و گوشواره و واصلباقی فصل ربیع ۱۳۱۱ فصلی

حسب الترقیم گرامی بموجب صلاح چودهری صاحب با اهلکاران سرکار فیض آثار

سپرد نموده بود متصدیان گفتند که باقی بقایا که قلم انداز نموده اند

فصلی مقرر شد که بلوازم مراسم ان قرار واقعی پرداخته در بندوبست

و ضبط در بطه محال مذکور رعیت مفسدان و حفظ و حراست زیردستان

واقعی کوشد و در ازدیاد آبادانی و تکثیر زراعت و استماله رعایا و

تشخیص تحصیل مالواجبی ماشی موفوره بکار برد و دامی بردمه رعایا باقی

نگذارد و بندوبات متواتر ارسال دارد و سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفتر

خانه فعلی میرسانیده باشد و دامی بدون سند معتبر حضور انور صرف نکند باید که

چودهریان و قانونگویان رعایا پرگنه مذکور خان مشار الیه را امین و فوجدار

مستقل دانسته بلوازم و لواحق انجدمات باد متعلق شمار سند درین باب

یافت حقایق کردید مکی احوال بخدمت چودهری صاحب اظهار ساخته فرمودند
که در کاغذ اینجانب اصلا تفاوتی نیست که جای اندیشه باشد که گفته‌اند
ست. تو پاک باش برادر مدار از کس باک   زنند جامه ناپاک گازران
خود
بر سنگ   اهلکار سرکار فیض آثار بهر طوریکه دانند از کاغذ اینجانب و بجمیع
نمایند در چند مقامات که حرف گیری کرده‌اند صورت این است که
مبلغان انعام و ناگار بموجب معمول قدیم و پایابی بدستخط حضور پرنور
مبلغان بوجه بموجب پروانجات والا مجرا گرفته شد مگر مبلغ بالصدر روپیه
متعدی اکثر متعهدان در مجرای آن ایشان نمایند معرفت راد صاحب
بحضور پرنور منظور ندارند اغلب است که مجرا خواهد شد و تحریر متصدیان بشرط
منظور داشتن و گذاره نمودن حامی کاغذ حسن سلوک برمیداران و
وعده داران و اهلکاران پرگنه میباشد بهرحال نظر بر نوشته ایشان
خرج
مصلحت وقت باوجود عدم ظهور این مقدمات مبلغ بیجا هر روپیه بنابر
متصدیان فرستاده شد اگر خبری کم بخرج آید بهتر والا مختار اند رقعه بجد
لله صاحب احوال گذشت بمواجب حضور لله صاحب قدردان کرم فرمای
برادران سلمه الله تعالی بعد ابراز مراسم نیازمندی و تمنای حصول دولت
مواصلت

از اسباب وادرار در امان بوده مرفع الحال و فارغ البال در کسب و پیشه

خود قیام نمایند و جمع اموالات سال بسال میرواید و محصول پرگنات

با تمام بوصول درآورده دامی و درمی بذمه مزارعان بگذارد و

در کوشه خانه خزانه بمهر خود نگاهداشته بگذارد و بکدرم بی سند معتبر حضور

بخرج میاورد و جهات و اهتمام بکار ورده که عاملان و گماشتگان

انها برا خذ ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه و از حرارت رابعه المال

و برداشت بالا دستی اقدام نتواند کرد و سررشته کاغذ موافق ضابطه دستور

فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده با نسخه دیوانی بدفتر خانه والا

ارسال مینداشته باشند می باید که جمع امنای عمال و جود دهریان

و قانونگویان و مقدمان و مزارعان جمهور سکنه آن محالات موفی الیه

دیوان مستقل دانسته دست بقیدی موی در اجرای امور مصافه ممنوعه

قوی نشناسند در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن و صلاح

مشارالیه که متضمن کفایت سرکار برآید کار ورفاهیت رعایا بوده

باشند بیرون نروند در عهدات تاکید دانسته حسب حدمت دار و حکمی بجهت

حسب الحکم عدالت - وجه پرگنات کوتانه و به دانه و برورت دکانه

تاکید اکید دانند. بهفتدهم رمضان سنه ۶ مبارک تحریر یافت

الخ رفعت مآب ... بحکم ... محفوظ باشند حسب الامر والا ورزخدمت

امانت و فوجداری پرگنه ... سرکار ... مضاف صوبه دار الخلافت

شاه جهان آباد بدستور سابق بعهده آن رفعت مآب بحال و برقرار است

باید که بدلجمعی تمام بکار متعلقه پرداخته ... ارسال حضور

نمایند و بدون پروانه مجدد ... تحواه ... در ...ب تاکید

اکید شمارند بتاریخ دوم ذیقعده سنه ... قلمی شد سند خدمت ... حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات ... وغیره سرکار

حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاه جهان آباد فی الفصل من ابتدا

املانیل سنه ۳ والا برفعت مآب فیض الحسن مقرر و مفوض گشته

که در روی دیانت براستی ولوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته

در باره تشخیص وجمع کرداری ... واجب ... آبادانی و استمالت رعیت

با ... تاکید بلیغ نموده در خصوصیات پرگنات و کیفیات

عمال و عمله ... بر محالات بوجه احسن خبردار بوده ... چنان کنند که در

مال سرکار ... خسارت و نقصان ... رعایا ...

ا

و بمهر خود ممهور نمایند دیگر الام بی سند معتبر حضور بخرج نه دهند میباید که قانونگویان

و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت مذکوره متعلق بمشار الیه شناخته

از سخن و صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نه روند

سند خدمت مشرفی حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه [illegible] متعلقه صوبه فلانی

از تغیر فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته تا کماینبغی بلوازم و مراسم خدمت

مامورده بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری

مهمل و نامرعی نگذارند و احتیاط کنند که در معامله معاملات آن محال فوت

و فرو گذاشت بوقوع نیاید و سررشته کاغذ را بضابطه مقرر و قاعده معین

درست نموده بدفتر معلی میفرستاده باشند میباید که چودهریان و قانونگویان

عمله و فعله اینجا خدمت مسطوره بمشار الیه مقرر دانسته دست تمرد او را

در اجرای امور این خدمت قوی دارند و مستحکم شمارند سند خدمت قانونگوئی

متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلانی سرکار فلانی مضاف

صوبه فلانی بدانند که چون بموجب [illegible] خدمت قانونگوئی پرگنه

مذکور در وجه [illegible] از ابتدای فلان تا کماینبغی بلوازم و مراسم این خدمات پرداخته

در دولتخواهی سرکار و رعایت رعایا و مالگذار و آبادی مزروعات [illegible]

شاملي سرکار ببیا ریغوب مضاف صوبه دار الخلافت شاه جهان اباد
بجان عنایت ان شمول العکان فتح یاور خان مقرر مفوض گشته می باید
که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات وقطع دعوي
شرع باتفاق نایبیت خان شار الیه نموده در اجرای شریعت غرا
و مقتضای امور ملت بیضا ساعی جمیله به تقدیم رسانیده باشند و در احقاق
حق و دفع تخاصمات کمال اجتناب بکار برد و انچنان کنند که سر مو خلاف
شرع شریعت بعمل نیاید و سند خدمت دار و غگی چون حکم جها مطاع
خدمت دار و غگی سایر تکنوتی سرکار والای مضاف صوبه دار الخلافت
شاه جهان اباد مرحوم بحسب الضمن بفلانی تفویض یافت تا کماینبغی
بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد
و در ضبط وربط محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان اهتمام
بکار برده انچنان کند که دامی درمی در مال سرکار تغلب و فرو گذاشت راه
نیابد و سررشته ابواب ممنوعه و در کاه حقایق پناه اعلا و مطلقا بعمل در
نیاید و سررشته محصول ابدی المحال مفصله مشرح و صحیح تحویلدار نماید و دیگر
مطابق ضابطه و صل بفعل بدفتر معلی میرسانیده باشد و در کرم بهر دیوانی
بجهر خود

موهی الیه را خوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی همه جهت تحویل او میکرده
باشند و در خوطه خانه را دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته
باشد که هرگز برت درکش دخل ننمایند درینباب تاکید دانند سه بهر جهانگیر منعد با ن
مهمات حال و استقبال پرگنه جلالپور و سرکار فیض آثار مضاف صوبه
دارالخلافه شاه جهان آباد بدانند که چون بر طبق فرمان والا شان
واجب الاذعان بست و چهارم رمضان المبارک موضع فلانی از رده
پرگنه مذکور در وجه انعام الثمغاء روشن شاه وغیره درویشان با فرزندان
من ابتدای ایلان ئیل حسب الحکم مقرر گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد
بطنا بعد بطن در وجه انعام الثمغا بتصرف الثماس و فرزندان مقرر داشته
بتصرف ایشان واگذارند و از جمیع وجوه معاف و مرفوع القلم شناخته
بعلت محصلان صوبه داری و فوجداری و عمال و جهات واخراجات
مثل قلبه و محصلانه و داروغانه و سرکار و نشکار و ده نیمی و مقرری
و صدودویی و قانونگویی مزاحم و متعرض نشوند درینباب تاکید
اکید دانسته هر سال سند مجدد نطلبند بتاریخ بست نهم شهر شوال جلوس
معلی قلمی گشت الحال حسب الامر جلیل القدر موضع جلالپور عمله پرگنه پیدو

پرگنه مساعی جمیله بکار برده موارثه و دستور العمل و مال و سایر دیگر سررشته
کاغذ موافق ضابطه معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و دیگر کوشش بهبود
و رعایا برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون تغلب و تعدی
و با جنس نگردد و بدعتی احداث نکند و در طمع و توقع و اخذ ابواب
ممنوعه اقدام ننماید می باید که بموجب سند در کاغذی مشار الیه را آوانوکری
در و بست پرگنه مسطور دانسته دست تقیدی او در امور معامله المجد
قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک نگرداند و سخن صلاح حالی
که برای مشرفین کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اعتبار
نماید در نیابت تأکید دانند سند خدمت فوطه داری حسب الحکم اعلی خدمت
فوطه داری پرگنه کالوند سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت
شاه جهان آباد و من ابتدای فصل ایلان میل بر طبق ضمن بعث آثار
بها گمل مقرر و مفوض گشته تا کماهی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته
طریقه احتیاط و راستی از دست ندهد زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود
موافق ضابطه معین داخل کوشه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد
و بی سند معتبر حضور بکدام خرج ننماید باید که متصدیان مهمات پرگنه مسطور

لودی ابود۱

تصدیهای جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف
به دارالخلافت شاه جهان آباد را اعلام آنکه حسب الحکم جهانمطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضا پرگنه مسطور موسوادو قصبه
دیهات متعلقه آن از تغیر قاضی احمد علی بنام محمد زمان
مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا کماینبغی بلوازم منصب
مذکوره قیام نمود در فیصل قضایا و خصومات ادای حدود و
ت و اقامت جمع و جماعات و ترغیب مردم لبلاغ
ها من لا دربائی قسمت برکات و حفظ اموال غیب
اتمام و توثیق اوضاع و نصب قوام و مساعی موفوره بتقدیم رساند
رکه بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشارالیه را قاضی آنجا
سته دست تقیدی مومی الیه در امور متعلقه الخدمت مستقل
ت و دیگر مراسیم شریک او ندانند و چیزی که مسجلات
مهر او معتبر شمارند دربیاب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند
دستک جلالی آنکه چون خدمت چودهری
دی جهانی متعلقه سرکار باید که در امور مضافه الخدمت

من ابتدا و خلاني حسب الحکم در جاگیر شجاعت ... ولی نا ملازم سرکار

دو متدار مقرر شده باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان و سایر رعایا

موضع مذکور موی الیه را جاگیر دار خود دانسته مال واجب و حقوق دیوانی

موافق ضابطه و معمول جواب میگفته باشند سبیل جاگیر دار مسطور آنکه جمهور

رعایا و کافه برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود را شاکر

داشته در صورتیکه نصف سالم برعایا رسد معاملت نماید حالا و مطلقا

مرتکب ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه نگردیده بدعت تازه تازه

احداث نکند مسند خدمت قضا حسب الحکم جهانمطاع عالم مطیع بموجب صدر

رفیع القدر بهادر علیخان خدمت قضا پرگنه بهادر گده ... قاضی

احمد علی منسجب نایب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته می باید که تا اصدار

زمان عالیشان که متعاقب زود فاتر حیلی درست شده میرسد

برطبق احکام عمل نموده مشارالیه را قاضی آن محال دانند و در تقیدی

موی الیه در امور متعلقه بالخدمت قوی و مستحکم دیگری را شریک و سهیم

نگر دانند و در اجرا یا احکام شرعیه در هر باب ممد و معاون

قاضی مسطور باشند قید عمل شمارند ... سند مدار الصدر کرباسم قاضی

کاشتهای

نگرداشته رسوم بیت المال رعیدار ان بدستور قدیم بدانسته باشد

انکه چهل و چهار جریب زمین پرگنه این نجیب معمول فصل بفصل

واجب الطلب منجمله بیست جلد بحضور رسیده و بیست چهار که

باقیست جلد مزارع دیهات پرگنه طلبیده ارسال حضور

نمایند تاکید دانسته مسند لوا حداثت باغیچه بموجب المسند شاهی

متصدیان و اهلکاران حال و استقبال پرگنه میرتهه مضاف

صوبه دار الخلافت شاه جهان اباد بدانند که چون

مرتبت فتح علیخان التماس نموده که مواری یکصد بیگه

اراضی از سواد قصبه مسطور پتی افغانان کاشت قدیمی برای

احداث باغیچه مرحمت شود لهذا نگارش میرود که مواری یکصد

بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لایق زراعت از سواد

قصبه مذکور طرف پتی افغانان من ابتدائی فصل ربیع ۱۲ ۱۶ سنه

نموده و چک بسته بتصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه

واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند درین

تاکید مزید دانند مسند ۱۰۱۱ ... محمد ...

مذکوره از روی راستی و درستی بنام وزر بده الحیان کند
که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید در رعایت نمود اکان
و بیوپاریان بتجمل نهاد ساخته سلوک ... سلوک دارد
و امی درمی ازاحدی بوجهی من الوجوه طمع نماید در بیناب
تاکید و قدغن فرید داند طرق سند ایران شد خدمت فوجداری
امانت مآب کلابرای محفوظ باشند عزت آثار کیج لعل ما بعلاقه
فوجداری پرگنه فریدآباد مقرر نموده شد لازم که ما برده را
بعلاقه مستقل میدانسته و اخلاع نزد تمامی پرگنه بدرمکان موفی الیه
جمع بیکنایده باشند دامی سوای دوکان فوجدار بمصارف نمارد
و مبلغ یکلک روپیه فوجدار سابق در پرگنه با قسبت موفی الیه
وصول کنانیده دهند درباده تعطل و اهمال روا ندارد قدغن
شمارد القا عزیزالقدر بهوانی سنگه بی قسبت باشند در مولا
علاقه فوجداری بورث آثار لله جیت رام از حضور مقرر و موقوف
کشته باید که مطابق حکم مشارالیه را دخیل کار روبار نموده عبده
نظر لله سطور واکذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه مرقوم
مطلق ندهند

بحضور رسد زیاده چه قلمی رود مسند رتبه درجه مدد معاش

مولوی حیدر علی متصدیان جهات حال و استقبال پرگنه

سرکار بهار پور صوبه دارالخلافت فلانی بدانند چون مولوی حیدر علی

بعبادت و تقوی موصوف است هیچ وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق

او مبلغ بست روپیه متصدی ورق مبارک بندگان

حضرت بقدر قدرت بر آمدنی محصول حال پرگنه مذکور مقرر نموده

شد باید که وجه یومیه مسطور بروز بلا ناغه رسانیده قبض الوصول

ماه بماه میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای

ازدیاد عمر دولت ابدمدت مواظبت مینموده باشد

در این باب تاکید مزید دانند از اینکار رفت تاب فلانی محفوظ دارند

بوده داران پرگنه پورنه التماس نمودند که مبلغ بست روپیه یومیه

قانونگویان بقرار مختلف بموجب پروانجات دفتر خالصه شریفه

از قدیم مقرر است در میان یافته آنده امیدوار فضل و کرم که

پروانه از دفتر مرحمت شود لهذا قلمی میگردد که وجه یومیه مسطور

را بقرار مختلف بموجب پروانجات دفتر خالصه شریفه

عاملان حال و استقبال پرگنه بودهانه سرکار سهارنپور مضاف
دار الخلافت شاه جهان آباد بدانند موازی یکصد بیگه پخته
صوبه
زمین بنجر افتاده خارج جمع لایق زراعت از پرگنه مذکور در وجه
مدد معاش مولوی محمد تقی مقرر نموده شد باید که اراضی مذکور
حسب الضمن فرد ابد مقرر داشته چک بسته نموده بتصرف مومی الیه
واگذارند بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشده در هر امور
مرجوعه مومی الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشد که فرف
ما حتاج خود نموده بدعا ابد از تقاع جاه و حشمت مواظبت
نماید در بنیاب تاکید مزید انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه
در مقدمه علاء الملک کرامیقدار رکیت بعمل حفظ قبل ازین
شقه سرکار در مقدمه عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلان
عمله پرگنه فلانی واقع است بر طبق معمول اصدار یافته بود بوضوح
پیوست که در فصل یف یکدانه بمت رالم نرسیده ظهور اینمعنی چگونه
تصور توان کرد بنابران مکرر بتاکید بلیغ نگارش می پذیرد که بر حسب معمول
شقه فلانی مومی الیه بدانند در بنیاب تاکید دانند نشود که باز نالش
بحضور

مسوده پروانه که از ... را ابراد ... تعینات

پرگنه تعهد پرگنه ... با سم کرام مقدر

مکارم علی خان بهادر آنکه چون خدمت امانت فوجداری پرگنه ...

صوبه دار الخلافت ... بعوض مبلغ هفتصد هزار که نصف آن ... برابر

باشد بابت فصل ربیع ۱۱۹۹ فصلی از مال و ابواب ... جهت بعد وضع ... بندی

و انعام و ... و جاگیر و نقدی بموجب ... مذکور تعهد کرده داده

باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط داخل خزانه سرکار نموده داخلا ... حصول بکردد

باشد اگر خدا نخواسته آفت ارضی و سماوی و پامال افواج یا ...

زبردست رو دهد بموجب کاغذ و تحقیق ... زمینداران و ... پرگنه

و تخفیفات ... سرکار ... مجرا باید که بر تقدیر ...

مابین فصل ... بیان آید کاغذ ... بعد مجرا دادن اخراجات

پرگنه ... خواهد شد کم کاشت و کم ... خود را مقدم

۱۵ ربیع الاول ... ربیع الثانی ... ۲۲ ... ۲۳ ...

مسوده قول قرار ... با سم رسیداران ...

پته با سم حقیقت ... رسیداران ... پرگنه ... آنکه باید رسیداران مذکور ... تمام

الحضور تصديع معروض است رعیت یافته آمده امید دلدار حضور عزت عظیم و کرم من ابتدا

فصل ربیع سنه ۱۲۲۸ فصلی بعد رفتن قبض یومیه داران منجمله ادنی

مال پرگنه مذکور میداده باشند الحال عمال حال و استقبال پرگنه

جرهاول محال جاگیر سرکار بهار پور بدانند حقیقت تقوی شعار

محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیة العمر

اعتکاف در عبادت الهی صرف نماید لهذا نظر بر استحقاق خاطر العمر

مبلغ دو آنه یومیه بحساب دوازده ماهی بر آمدنی مال پرگنه مذکور مقرر

نموده شد لازم که وجه روزینه هر روز بلا ناغه بمرجی الیه رسانیده

قبض الوصول مامرای میگرفته باشند تا بالحال بموجب ملین

پروانه و قبوضات مجرا و محسوب خواهد شد [illegible]

[illegible]

محفوظات [illegible] که نصف آن [illegible] برای ملی

موضع [illegible] میقرره [illegible] شد لازم که مبلغ مذکور

زود بشاد الیه رسانیده قبض الوصول بگیرد در حساب سرکار مجرا و محسوب

خواهد شد در باب تاکید دانند تحریرا التاریخ بیست و سیوم شعبان سنه [illegible]

۱۱

مسوده ... شجاعت ... احمد عثمان الکنی

اراضی باغچه باسم ... الکنی

اراضی بحسب بکرامی ... افتاده خارج جمع لایق باغچه مطابق فرمان ... ...

از سواد قصبه ... سرکار ... مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد

برضامندی متصدیان باتفاق چودهریان و قانونگویان در ... بجدود

اربعه ... و چک بسته حواله ... نماید که ... حاصلات فصل بفصل

سال بسال صرف باحتیاج خود نموده بدعای دوام دولت ابد مدت ... ...

... قدر ... مواظبت نموده باشد ... ...

...

سرعبد احمد عثمان ...

... ملحق ... خاتمه ... صدر ...

ولد فلندر خان ... ... ملحق قبلجه ...

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۰۲ هجری مسوده ... ... علی ...

ولد قادر داد خان از دوکان ... ساهو ... مبلغ ... مقرر کرده

بطریق قرض گرفته ام اقرار انکه مبلغ ... سود قسط بندی در ... ماه

میداده باشم هیچ عذر و حیله بمیان نیارم ... ... کلمه بطریق

... نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر ... صفر

مسوده ... منکه رجب علی بیگ سپاهی ملازم سرکارم اقرار مینمایم و

نوشته میدهم برینمعنی که شیخ قادر علی را ... خود در سرکار ... نوکر نمایم

در تردد زراعت سالتمام پردازندگان مرابه متعلقه بروقت درو بموجب تفصیل

ذیل تعمل خواهد آمد

~~طلب~~ ۲ سکه حالی ~~عدد~~ بدرود بهادر تا تنکرت

سبب دابیات ~~~~ بتواریخ نقوش شده

۱۲ ۸ سنه ۱۲ تحریر شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری

مسوده قبولیت ~~قبولیت~~ سکه کلاب سکنه زمینداران موضع سلاده پرگنه سرور ...

مبلغ چهار و ده هزار روپیه سکه حالی از مال وابواب بسمت بابت جمع تعلقه

سنه ۱۲ فصلی بر عاد رغبت ذمه خود قبول کردیم از آنکه مبلغ مذکور بموجب

اقساط بر ... داخل سرکار نمایم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان

مجرا گیرم ... اینچند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال

سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ... شعبان سنه ۱۲ ... هجری

مسوده مچلکه ~~...~~ سکنه ... زمینداران موضع جیره پرگنه سرور ...

بحضور فیض ... مرتبت نواب ... الدوله ... جنگ بهادر نوشته

میدهم بر نهجی که ... مقصد یکه بخیته کاشت فصل ... سنه ۱۲ فصلی ... و چند

... تردد در ... نمایم اگر از تعداد مچلکا ...

شود محصول بموجب قرار داد و سرکار داخل سازیم ... اینچند کلمه بطریق

مچلکا نوشته داده شد که تا حال موجب سند و دست آویز باشد

مورخه ...

من بعد هیچ قصه و خرخشه فیمابین نیست و نماند و بنابران اینچند کلمه بطریق فارغخطی

لادعوی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد و عندالحاجت بکار آید سوده

وکمال ... مسماة زیب النسا بنت عبدالرزاق زوجه محمد فایق ساکن قصبه رام پور

زردینه دار پرگنه ... متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ ... بود بحساب بابی

در سالتمام برآمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و ... از دست ... در علی وکیل

وجه بود یافته آمده ام کاهی از دست وکیل مسطور تفاوت و نقصان نشده

لهذا باز موجی را برای وصول کرده آوردن زردینه مرقوم مختار نمودم و از

کرده او ابا و انکار نیست بنابران اینچند کلمه بطریق وکالت نامه نوشته

داده شد که ثانی الحال سند باشد و عندالحاجت بکار آید

مسماة فلانی بنت عبدالحمید زوجه امام بخش ساکن قصبه ... زردینه دار پرگنه

فلانی آنکه مسمی محمد افضل ولد عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت شریعت

غره قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقوم الی هذا الیوم یعنی

تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۱۲ هجری بقید حیات است بنابران اینچند کلمه

بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عندالحاجت بکار آید

توجیه سالیانه باسم علاء الدین سالیانه دار پرگنه ... سرکار فلان

اگر فت را ابویجار جارت بر حاشیه برد و دیار تحویل جبری کم باید حاضر کرده
ام واگر حاضر نمودن نتوانم در عهده آن جواب گویم بنابران این چند کلمه
حامی
بطریق حاضر کرده ام اگر حاضر نمودن نتوانم در عهده آن حاضر
نوشته داده شد که تا ای سند شد تحریر تاریخ سیوم رجب
ملا سرکار
هجری میشود مرده فضل مسکه تفضل حسین سالیانه دار پرگنه جبرولی
مبلغ
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت شاه جهان آباد دام چون
چهل روپیه از سکه دهلی که نصف بست روپیه چهار نیم آنه میشود بابت
سالیانه ۱۲۰۱۲ یکهزار دو صد دوازده فصلی از سرکار فیض آثار نواب
ظفر الدوله ظفریاب خان بهادر در تحویل الله عشق لعل خانجی وصول
در تحت و تصرف خود آورده ام دامی در دریا بابت شاه در سرکار
باقی نیست و مانده بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته
داده شد که تا ای الحال سند شد و عند الحاجت بکار آید مورد
منکه غلام قطب ولد دلیل خان ساکن قصبه بیل ام چون مبلغ نیم روپیه بابت
قضایه یک قبضه شمشیر که نزد فتح خان گم شده بود بمتصفی سرکار وصول
یافته در تحت و تصرف خود آورده ام و دعوی شمشیر مذکور دست بر
می بد

واقع ست کرده نمودم در بین کروه داده و مرمت مذکوره را برای بدبوده

قابض و تصرف کردانیدم اقرار آنکه آنچه مبلغ در مرمت تکنت و ریخت

دیوار و والان و کوبیده و چوب کری وغیره خرچ نموده ذره این متوقت

و کرایه مکان دیده و دانسته برمرمت موصوف معاف نمودم تا ادائی مبلغ مذکور

دعوی مکان تمام بر کا اینکه مبلغ مذکور ت ن سازم بر مرمت خود قابض

و متصرف شوم بنابران اینچند کلمه بطریق گرونامه نوشته داده شد که ثانی الحال

سند باشد و عند الحاجت بکار آید ... اقرار معتبر نموده اعتراف

صحیح شرعی کرده باسم و نسبت خود مسمی شیخ ذوالفقار علی ولد حمید الدین

بنا اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه پور سرکار ... دار الخلافت

شاه جهان آباد در حالت صحت ذات و ثبات عقل طایعاً و راغباً

بلا اکراه و اجبار برانعی که برچه ازراضی سکنی و زراعتی مرد معاش ... بود از شرعی

مالکانه در قبض و تصرف خود داشتم حالیاً عن حق الغیر عامع جوار الیه

بجمع حقوق الداخلیه و الخارجیه و با نصاف دوست البهاره برادرزاده

مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم هبه نمودم و تملیک او دادم و جمع مسعد

ببوبات و مملوکات موصوفه مذکور و امسی کل الوجوه از قبض و تصرف خود

مضاف صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد آنچه که موافق معمول بموجب پروانه
مهري مد ظلها تعالي مرقوم بست و پنجم شهر شوال سنه ۱۱۰۳ هجري بو نعایت
چهارم شهر جمادي الاول سنه ۱۳ ... از ابتداي مال پرگنه مسطور داده شد
طريق ترجمه ... توجيه و معمول روزينه باسم ... الدين
يومدار پرگنه شکوه آباد ... مبلغ چهار ... بقرار ... دو ... ايام
ابتداي مال پرگنه مسطور باسم ... از قديم بموجب اسناد درگاهي مقرر
و نعایت سنه ۱۳ فصلي يافته آمده آنچه که معلوم بود ثبت نموده
اقرار معتبر کرده و اعتراف صحيح شرعي نموده مخبر باسم بست خود شيخ علام مرتضي
ولد احمد قوم انصاري ساکن قصبه فلاني سرکار فلاني مضاف صوبه دار الخلافت
فلاني في الحال بصحت اقرار و نما صحيحاً شرعياً نافذاً حالا عن حق الغير
عالم جاره نقاره ... که مبلغ چهار و ... سکه رايج الوقت که النصف
... مبلغ بست روپيه ميشود مرد قمر علي ولد حيدر علي ... قصبه مسطور بابت
رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آورده ام و عيوض مبلغ مذکور ... ي
يک منزل حويلي معمور بعمارت خام که ... ست ... شمال روبه و ... يک ... به
جنوب ... واقع شارع عام که متصل حويلي شيخ قمر الدين بطرف ... افغانان
واقع است

بوجهي من الوجوه ونوعي من الانواع دعوي دخلي وقصه ومناقشه وسرکشي
ونزاعي باقيمانده بنابران اسجد کالمسطر بیع نامه نوبسانیده دادم
که تاثاني الحال سند باشد وعندالحاجت بکار آید شد

جـــدال بپوسته بجویلي محمد جمال

جدال ملحق بجویلي
جدال منصل شارع عام
جدال ملحق کوچه احمد یار

قادرداد خان
ولد احمدالدین

طربوصوبت حال صورت حال برینموال است که بتاریخ
دوم شهر صفر سکـ ۱۳۰۹ هجري بروز شنبه بوقت دمیدن سفیده صبح گروه
شقاوت پژوه سکهان بد بنیاد که با جمعي غفیر بر قصبه میرتهه تاخت آورده
از هر چهار طرف قصبه را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال
سلامت بیرون رفتن نداده اشیاي موجود ساکنین قصبه مذکور از مقیم و مسافر
از هر جنس نقد واثاثه وکوا غذاسناد ایمه مردم شرفا واثاث البیت خواص
وعوام همگي بغارت بردند با مردم شامل فیض الحسن وغیره ساکن قصبه
کهاتولي سرکار سهارنپور که از مدت چهارده سال بعلاقه در قصبه میرتهه
اقامت داشتند تمامي اسباب متعلقه خود از جنس پوشاک واشیا وکوا غذ اسناد
ایمه ویومیه وکتب هاي معتبره مثل ترجمه وتفسیر برباد رفته هر کس که بر معني خبري
یا اطلاعي داشته باشد گواهي خود برین قرطاس ثبت نماید وانکه نوشتن نداند

براآورده بموجب مذکور دادم قابض و متصرف گردانیدم بر صحه و شرع
جانبان ابجمد کلا بطریق بیعنامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد کانا
بالکل المحرر ۲ التاریخ یازدهم ذی الحجه سنه ۱۲ هجری النبوی طریق بیعنامه اقرار
معتبر کرده و اعتراف صحیح شرعی نمود مجبر باسم و نسبت خود مسمی شیخ شمس الدین
قریشی ساکن قصبه جلال پور سرکار سیل مضاف صوبه دارالخلافت شاه جهان
فی الحال لصحیح اقرار و شرعا بر اینمعنی که چون یک منزل حویلی واقع بلده
مذکوره معمور بعمارت پخته ختم معه سه دری و دالان و هفتاد چوبکری و چهار
کوزه سجده و ار بو مفصله ذیل بلا شرکت غیری تا زمان حدود بزاد
در قبض و تصرف مالکانه خود بیدا شتم در ینولا طایعا بلا اکراه و راغبا
بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رایج الوقت که نصف یکصد و پنجاه روپیه بدست مسمی
ولد عنایت علی ابن محمد مراد ساکن قصبه مذکور به بیع شرعی فروختم بیع نمود
جانبا ارنسره طرف عار عار عن معنی مستاد له تصرف خود برآورده و در
تصرف مشتری مذکور گردانیدم و مشتری مرقوم بیع مذکور قبول نمود
نموده و در قبض و تصرف خود آورده و زرثمن مذکور و قبضه آن ابراء
نیز نام نمودم اقرار انکه من بعد بدا للصحیح الشرعیه ایت اوده مع مذکور مشتری مطو

تحریر

میرسانید که درین زمان فرخی توامان روز سعید عید الفطر که مهیا من مقدم فیض نوالش سامی مانند صبح دولت از مطلع نیر سعادت در عرصه عالم رو نمود و شمسی نورانی ترانه روز بان شاهد رعنا پرده لذن برگشود بالوف فیض فیاض علی الاطلاق وصنوف فضل ان بنده النفس داخاق در رسید و جهان را مدد مسرت و نشاط فرحت و انبساط کرد امید حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز بر ذات ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دایمی روزی فرما یاد یارب این عید صد هزار دگر باد فرخنده بانه بار دگر چرا طاعت نمودن امرست ملکا در این زمانه گار در عرضی در تهنیت عید الضحی میرساند که او سبحانه تعالی شانه برکات فیض ایات یوم میمنت توام عید الضحی که صبحش فتح الباب هزاران هزار دولت میدارد فیض و فضل الهی است و بقدم سعادت نزولش بر حال اهل عالم باران قطرات باران بر دل هلاریک رحمت نامتناهی مومنان لبان روحانی و ران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون و خجسته و همایون کناد و مخالفان بد نهاد را هميشه غرق

بدیگری یا اجازت بدهد که عندالله ماجور و عندالناس مشکور گردد فضل کریم
در مکاتبات مبارک که برقم نسبت فتح قلعه بنوابسیم مولاه فتوحات
غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال بماندان نصرت مآل نواب عالیجناب باد
الست
بودمی مراحل جراحت دانگ روقع مدارل حصول مافقابه مشابه
که یک جام بیار شتامه متکفل ان تواند شد ناچار بعرض احوال می پردازد
درین اوان محمود زمان مسعود با صبا مرده جان افزا رسید و استماع نوید
دولت رفیع قلعه و استحال نحوت فروشان نکبت نشان که بجیب تمنای ترقی
طلبان عبودیت گزینی باحسن وجوه سرانجام یافت چه حوصله بجا و حالا آنها
که درین حال بیار اشتمال عاید حال فدویت اشتمال نگردید بیش از پیش نوید
و هم شد شکفته و شاداب چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز نسیم و سجدات
شکر و سپاس بدرگاه مقیاس موهوبی ساخت و صدای شادیانه فتح وجه
موجودات پرداخت بیت ان خوش خبر کجاست که این مژده فتح داده
تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم فتاح حقیقی فتح الباب مطالب
خاص و عام سازگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی وا داشته مبارک
و میمون کناد بتوسن فتوحات تازه واداد برب العباد عرضی در بشید الله
یم ماند

رسید از سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه موفوره ذات با صفات را بهره ساده

کامرانی و مسند آرای اجلال را بانی متمکن و ارادزیاده چه التماس نماید ایام حشمت

و اجلال در تزاید باد همیشه خدمت دیوانی بالیاقت فیاض فرمان مظهر جود والاحسان

سلمه الله تعالی بعد اندوی استحصال استفاده خدمت فیض درجت موفور رای

مهر انجلای میگرداند هزاران هزار شکر بجناب واهب عطایا که در آوان فرحت

انتما باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه بهر بنام نامی

اهالی آن مظهر فیض سامی هزاران شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بروی ما هوا خواه

که خواهان عمر و دولت و بقای حشمت بخدایگان اند کشاده و آماده گردید

و کاشانه مراد و آرزوی خیر اندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و حلیه

تمنای دعا بجا کیشان بنور مصباح مراد نورانی شد ایزد تقدس و تعالی جان نه

با صاف بهارگی والا فرخندگی بخشته و میمون گرداناد و ذات ستوده

صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی برساناد ازانجاکه این مخلص از قدیم

در خدمت آن فیاض فرمان سررشته عقیدت و بندگی مستحکم دارد امیدوار است

که لطف و شفقت بحال خیر سگال مبذول باشد زیاده چه عرض نماید اخلص مجانب

سررشته برادری بهر رشته بمواره سررشته درستی رود کار مخلص صداقت تمامید امید کرد کار

بیادگه

بحضرت ابنی والله الله مجاد و علیهم السلام خانه‌زاد عقیدت

والد

...ازفیض اندوزان حضور پرنور دولت و بران سعادتمندان

سربلند

...ت حسرت می‌برد با دارای آداب کورنش مبارک با مستسعد و

پرودر

...یده به نوقبولش تارک افتخار بلند و فلک دوار رساند دارای جاکه

...ر در سایهٔ عاطفت پیرایه استمداد بسر فرازی خلعت فاخره مزور

زنود

...مار شده اند الحال هم امیدوار لطف سرشار که از پرورش قدیم محروم

و دولت

...یاوه مبالغه پرداختن ترک ادب دانسته بدعا راز و یاد و دولت

سبب

خورشید عمر و دولت تو در پرده

...اقبال مجدول احتشام میبایدت

صاحب والا

تهنیت تهدت فوجداری یا میر

بموازه لده سپهر بلندی بلند باد

پیشه

بعد ابدای گلّه مسلمه الله تعالی

مناقب قدردان عمیم الفیض والاحسان

اورا بندگی و اشفاق شیمه ارباب پرستندگی معروض آنکه ناصیه مژده بهجت

ماحی الواع بنیاد بجام ... پرگنه فیض‌آباد ... فوجداری امانت خدمت

اشتمال عقیدت حال میرامون کامرانی و مسرت والوفا ... نوید تهنیت میرا تور

عمرو مراد شاهد و امیده اجابت خوشدلی و دعای

گلوه گاه طـ ... یکجا نیز حق از ... اجابت بصد جمیع خواهان خیر که الحمدالله گردید

رسید ... دل میخواست ... یگانه ... تقصیم رسوخیت ... ها دوان

ازانگونه شرح گشت پدید چنانکه قطرهٔ باران بخاک کاه رسید ایزد تبارک
مبارک و همایون فرموده آن نونهال چمنستان دولت و اقبال را با بیماری
مکرمت خویش در سایهٔ عاطفت مراد مربی حقیقی پرورش داده بنعم طبیعی
رسانده و با سهار حیات ثمر کرداناد زیاده مطلب عمرش دراز باد جهان
بکام باد عمر صدساله ... پیرساند شکر و سپاس بدرگاه واهب بقیاس
که این سال فرخنده فال پرستش عمر طراز آن مهر سپهر سلطنت جهانبانی
و نیر برج مملکت و کشور ستانی بزار فرموده اداره داد و دهش بوصف
کامیابات رسانید ابواب صنوف بهجت و شادمانی و اسباب الوف
مسرت و کامرانی کشوده و دانا ده گردانید بیت ایشان سالگره کرده دلها
وا کرد از بهرت ط و عیش خوش ایما کرد گره کت رشته کاران
رحمت بخش به خاطر پرشان انجیش زود و لادیر مبارک و همیون گناد
ور شته گره سالگره بر رشته عمر سرمدی ابتی و منعقد کرداد یا نبی وآله الامجاد
فصل چهارم در مفاد جات تعزیت خطی در تعزیت مخلص دلنواز
ملاذم الله جناب سلامت از شرح واقعه جانکاه محمد پناه چه شرح دهد
که پیرایش دل دوستی منزل چه قدر آلوده اندوه و غم گردیده چه سان

مرجح ارباب حوایج باد در هنگام منت که باز مژده جان پرور
دابجالیخدمت سررشته داری پرگنه روهاری بنام نامی المظهر مهربانی از
فیض آثار جانبی مشفقی دام اقباله بکورنش این رسوخیت کورنش
یده قالب افسرده را جانی تازه بخشید بیت دم بسته بود چون غنچه
شگفته از نوید این مژده نثار این نعماء عظمی تا کجا بیان آرم هر حال نازم
بلطف پروردگار شده نولد و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف
مع الطاف ربانی والد منتهی الوالد صفات بر خاص و عام صورت ظهور نیز را
واثبات یافته مبهود کرمه هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا اجر جانش اینی مرا
بحسن مجرا خدمات شایسته پیش خداوند نعمت صمیم مراتب بندگی دانادانب
زواله در بدنه مجراسی وخشی صاحب مظهر مکارم اخلاق معدن کمال اشفاق
میان محمد اسحاق مسلمه الله تعالی شریکی تمامی ادراک سامی مواصلت ساحه الطاف
المظهر اعطاف لاتعد انگاشته بدعا می پردازد هزار شکر بدرگاه داور دا
کونه بیوست بیحد دلم شده گلزار در این ایام بهجت آغاز فرحت انجام استما
سراسر امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند نجابه آن یگانه زمانه اتق
محبان بی ریا را شادی افزود نمود که در بسط شرح راست باید
ارا

میدانند که بقای مدام و حیات دوام مخصوص بذات الوجود
ذات و تمامی کاینات لب از قطرات شبنم قیام ندارد و برای تقدیر
یقین حاصل ست که بمشورت خرد دوربین در مقام اختیار و تسلیم
سر بر خط فرمان گذاشته باشند خدا نا است که خادم دیرین
ازین قضیه دلخراش بسیار غمگین و متاسف شده و بجز و تکیش چه توان
کرد بیت به تش خون نشوم ز دیده چکم کز بدانم که گریه روا تر است
غرض انچه در رقعات شوقیه و طلب اشیاء رد سید اشیاء و دیگر مطالب
و مقاصد و غیره درج بوده محب یکرنگ مخلص بی ریو رنگ للّه حسبنه
مزید لطفه با دیه پیمای غم اشتیاق وصال نورد گام فرسای ساعت
میدان فراق جانگداز بجدیست که تکمیل نامه کاندین و یک جام
چوبین متکفل آن تواند شد بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق
چگونه شرح دهم با تو داستان فراق به تسطیر چند کلمه واجب التحریر میدارد
بیت احوال بجیرت وی از تو جدا ایم زده هر ملاقات تو بر دم عالم
از روزیکه ان خوش خرام گلشن رعنای این ناتوان کوی یکتای بی‌ادا قیم وار
وادیه تنهای گذاشته برای عالم جدای گردیده دیده منتظر رسیده محنت کشیده

تعب حالم در باطن یگانگی مواطن را ه یافته از انجا که از مشیت ایزدی
چاره نیست و جمع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار
بصبر پرداخت توقعکه ان مشفق را م طریق تسلیم و رضا اختیار نموده
و منازل اصطبار پیموده بمقام سکونت خواهد آمد ان مع الصابرین
زیاده جسارت ورزد و لیس اتقاً لله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق
سلامت از استماع واقعه هایله الله مرحوم لطفعلی که کشتی حیاتش بتلاطم غم والم
بر هم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره و گریز نیست و این
در دل دردا بغیر از صبر علاجی نه بنده بیچاره برادر الاکرم بصبر باید پرداخت
باید پرداخت بالصاحب صاحب دانش و بینش در بیاب
از مین تسطیر پذیرد ارواً حالصاحب مشفق مهربان امیدگاه یار مندان مسلم الرعایا
بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار ... ی دولت ملازمت کیمیا
خاصیت که خلاصه مطالب عظمی آمشهور را ی نذیش در خاطر مهر گزین
میگرداند باستماع خبر وحشت اثر هر چند چندانکه صفحه خاطر گرامی
بنهایت غبار الوده و حاشیه ضمیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندود
شده پیشتر از اندازه شمار بیرون است فاما روشندلان حقیقت آگاه

پیدا/مز

بتلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی و نا خدای تحقیق بباد بان فضل و امتنان
خود این بحر پر آشوب بلا و موج خیز رنج و عنا بر کنار داشته جلد بران
نوح زمان را ایما فرماید که تخته حال این ناتوان را از غرق آب طوفان
محن و آلام بکنار ساحل تسکین و آرام گرداند ... کشتی شکسته ایم ای باد
شرطه برخیز باشد که باز بینم آن یار آشنا را زیاده اشتیاق و
درد فراق رشحه ... ان شاء الله تعالی ذکر شاره در محبت مهاجرت
حالتی که بر دل پژمرده گذاشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده
تا کسی شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نونهال بوستان محبوبی و گل
گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل شکسته زار ناله میدهد نوای
نمی سراید و طوطی جان سوای بر شاخسار سوخته حالی بال و پر نمیگشاید
و چمنستان باطن عیزار از نسیم شمیم نو بهارستان گذاشته در دوم بحر میان
دیده گریان انبار می نمیبارد خوشا وقتی که گلستان کامرانی بر بهار
ملاقات چشمانی مرونق تازه گیرد و روح هنگامیکه انجمن سرور بزم حضور زینتی
بی اندازه پذیرد اگر گاهی تا انقضای مدت مفارقت باهدای گلدسته
معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یگانگی رساند روح افزای جان حسود گردیده شوند

وار رمیده مانند چشم گرداب پرآب دوری راه انتظار ان دل آرام جان

اران و گوش هوش صدف سان بسوی قطره فیضان منتظر صدای پای

پیک جان بخش رسان بست مرا یک چشم خوابی نیست بر بستر شبهای

هزاران های چشم بگشایم که می آیی خوشا وقتی که کلبه را خوانده میمنت قدوم

ان مهر غیرت افزای چشمه خاور گرداند ... یک سحر از در آی ای دولت بیدار

بیا روزم ای ماه بی تو شب تار بیا زیاده بجهت یاد رشحه [illegible]

در درج اشتیاق بیرون بحر یکتای موج شرف [illegible] جای میان [illegible] همواره

زمینش ریان [illegible] بر کنار بوده رونق بزم و نوا افزای انجمن دوستی

باشند طغیانی بحر [illegible] استیلا و اشتیاق [illegible] طوفانی دریای [illegible] کنار

درد فراق به حدیست که بیادی سفینه [illegible] یاری [illegible] چاره بکلی عبور ازان

تواند نمود ناچار غواص دل و [illegible] در خاطر نظم خود دست حیرانی برده

دست و پای بسوی ساحل بدعا زده از روز دیگر ان در دریای محبت

و گوهر صدف بودن این ذره بی مقدار را حباب وار چشم در راه انتظار

و بکنار سیل اضطرار گذاشته بحسب قدرت عالم آرای مهاجرت گردیده

اند کشتی دل در دو منزل در گرداب اضطراب و دور [illegible] حیات مستعار

والسلام

دیگی خلاف حاما ربخاک رسیمات ظاهری ام ارباب موالت معنوی
نشان داده آید که گاه گاهی بترقیم کرم نامجات لطف سمات سرور افزای
دل اتی دنزل شده باشد بعید از اشفاق خواهد بود [illegible]
در [illegible] مستحصاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از اظهار مراتب اشتیاق
مواصلت بهجت تحریر دعای پردازد صحیفهٔ شریفه در جواب رقیمه محبت
ضمیمه جهره افروز وصول گردید مخبر صحت و عافیت و صحبت برار شدن
باعره دربار فیض آثار و امید وارشدن بتفویض خدمت پرگنه بدستور
سابق از حضور بندگان شد و منفعل شدن مفتریان گشت خدمت از
کردار و گفتار خودها و دیگر لوایف بود حاطر اعتصای بدخواهان
مالامال شادیها و مملو خرمیها گردید سجدات شکر و سپاس بجناب واهب العطایا
بجا آورده الحمدلله که نقش مراد خیرخواهان صمیم نابی که دل میخواست
درست نشست و شاهد مراد خیراندیشان قدیم از جلباب خفا بیرون شده بود
جلوه نمائی است او سبحانه برطبق تمنای دوستان میرها ترقی روزبروز نصیب فرماید
امید قوی است که در عرصه قریبه بکامیابی مطالب مرجوعه بدستور ارکان
حضور رونق افزای پرگنات شوند حسب اشارت دستگاه شیخ محمد یار که از دو بیشان

بعید از اشتیاق نواری نخواهد بود انجا دبیرا جان پرور را در وقت
هجرت انسرو گلستان شادمانی و نونهال بوستان کامرانی طرفه حالتی
مرتبه محبت کرتش ساری و طاری یافت گاهی در ورود مفارقت آن
سرو فتنه پریشان که در نهایت یار عکلد مونس دلدار من اوست
میگذارند وقتی خاطر ملالت اثر با مید فرحت جاوید مواصلت سراپا
سعادت ان سرو اقلیم محبوبان که منشای تمامی دل اتحاد منزل مانست
بجانب جمعیت و طمانیت می آرد نمیدانند تا کی درین کشاکش گرفتار باشد
و هیچ درنمی یابد که افتاب عالمتاب ملاقات جمالی که فرحت روح افزای
عبارت ارانست کدام وقت سراپا افاضت از افق ارزوی ضمیر نمودار
تحریر تامیده چه نویسم زشوق سوی دوست که مارک ات
دل یار شد خوی دوست بیا بیائی بجران غباره کردیدم مکر صبا برساند
مرا بکوی دوست هزار مرتبه نازم صفای اینه را که حالت دلکش گفت
روبروی دوست زیاده اشتیاق وورد فراق است الهاالشوق دردی
را درین مختصرات گنجایش نیست ودرین فقرات حالت ات
بمدعا میگذارند که درین زمانه بهانه ند مردم حرف دوستی محض لاف است
و یکی خلاف

بارنامه ودیعه پرداخت او شده حالات بی سروسامانی و کثرت
احتیاج و التجا گاه لشکر معنی است که بهر صورت به پروانه و التفات
نیز به بهر خاص مدد کالیوای و بکلد نوشته اشاره حضور که بطائل الجا
موثر نشد حاصل نموده ز درد رخصت فرماید که در صورت دیررسی
بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بجنایت جبلی
بعضی ارکان کچهری از حرمنه برآمده ضایع و خراب خواهد بود اگرچه
در یمقدمه مبالغه و ابرام تکلف تمام است زیرا که در انجاح مطالب مستشرفا
و نجیبا المنتقی سایگانه آفاق بیلاند فی الواقع کارکشایی مردم و بتعقد
احوال یگانه و بیگانه بودن سجیه رضوان کرم فرما ذاتی است اهتمام
بانصرام مطالب مرجوعه مومی الیه پرداختن مخلص صمیم را امر هون
منت و احسان نمودن است زیاده چه ابرام نماید در [illegible]
[illegible] ریاض امانی و امال
حدیقه بهجت مال آمال منتفی تجدد جمال بر شحات سحاب فضل ایزد ذوالجلال
سرسبز و ریان باد گلدسته یکتا دلی یعنی مفاوضه محبت طراز نو لکابلا
بطلب ماده برایضلع وصول لطف مشمول آورد چون مخبر بنوید خیر

خدمت شریف خواهد بود

دوستدارست بندیوه دو کلمه شوق مستفیض خدمت شریف خواهد بود

علی ادم بکارست و در هر فن هوشیار و بسی دیندار بکاریکه

خواهد شد لوازم دوستداری بتقدیم خواهد رسانید قسمی درباره رفاه حال باشد

ارباب الطاف و دیا مبذول خواهد بود که مرفه الحال بوده مشکور عنایات گردد

ترانه انجمنی باعث ما مور سامی ورود طلب ست بترقیم رقایم محبت شمایم

سرور افزای خاطر خلت مأثر میشده باشد که در عالم اخلاص و سبیل

بینه زیاده

مکتوبات نصف الملاقات مقصود ست زیاده چه بر طراز رقیمه با سلامت

پروانه داد انداشمند والقاب مشفق مهربان کرم فرمای مهربانان

سامی

بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای دریافت سامی مواصلت

مکشوف ضمیر شفقت تخمیر میباید سابق در مقدمه سعی و توجه بحصول پروانه

بندگانی درباره واگذاشت علف اولاک بسمت باب شیخ عبدالشات الله

متصدیان اوقات گرامی خدمت شده بود درینولا از نوشته مولی

معلوم شد که تا حالت تحریر زمان عدم طالع و نحوست ایام خود

با وصف استحقاق مذکور و حقوق وطنداری سرگروهان بادیه پاس داغل

از انجاکه ذات ستوده صفات چشمه کرم و احسان است قطع

چهار نام

سازند که بودن چنین شورپشتان کم ظرف اسامیگیا خوب نیست دیده

واحوال بیصبری واضطرار متمشی سوار الناحتقه بوضوح انجامید

بالفعل دو هزار روپیه حسب الترقیم ان عزیز از جانب مصحوب پیاده بولکا

فرستاده شد بموجب رسید هر یک رسانیده و نیمه نیز مجله آید تا مابقی

زمینی که در وصول ان هیچ عرصه نیست میرسد اینست در بجا

این مردم خوب واضح گردید که چنین مردم خودغرض دیگر توقع

معلوم یک قبوه دان کلان از نقره با یک پیاله نشسته و یک پیاله

سیم و یک پیاله گلی از تحویل ملا فی یا از هر جا که باشد زود و شتاب

بدست شتر سوار باید فرستاد در همگی اینها تعداد چهار صد دانه رسید

خاطر را سرور گردانید و ذایقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد

وعمر مستزاد و مرمت بیچ از طرفیکه افتاده هر روز باید کنانید ...

مشغول شفا ... ملا وا حباب کریم الاخلاق

سلامت هر چند بعالم صورت از صحبت وال المسرت بکر مالی موصول

اما در معنی با مقتضای موالفت روحانی ساختی سررشته حفظ الغیب

از دست نداده همیشه بی نیست و جمعهای صوری و معنی انا حسنات

صورت است
طاکردید
...ی یامی د خایر اندوز بهجت و ن
ناجاکی
...ودم نوکری پیشه اند مبتلا بسبب اخراج سکهان شقاوت نشان
اختیار
...ر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاه جوار گذارند
اند
...شاید بهم رسید و اکثری از قوم زردال پیشه سپاهگری اختیار کرده
...ت بارتب
ویجمعی خود بر اینها معلوم بالفعل سید حسین علی که از سادات
...وم مرکز ادان
با مردم برای یکجدی یا که هر جا صد سپاهی جا لفت ن و در
بهجت میشود
رستم زمان است بذریعه مبارنامه مستفید خدمت مسرار
تقدیم
سطر برنجات و شجاعت امیدوار ار ستار اندات برالبرو قاعده
ارکان
لوازم خدمت و جانفشانی رسوخ ارادت منقوش خاطر
خی
حضور خواهد ساخت زیاده تصدیع رود رفته در بر
ثمن
...جا انجا نوه خشم ابتر ارجا
فساد بربا کرد
... بستی میاد ه
سلامت باشند خط مرسله رسید و حقیقت ادیرش نمودن
... در یا فت
با بیا ده های برادر یار رحمت الله یک بایم مفصل
... میرسد شح
گردید و دحساب بر آورد برطرفی موجب اینها ملوف
...ا شنداد
داده شان اینها را مسکان سکونت که گرد حویلی بیا
...اید

ماند در عملداری بیرون صاحب چودهری فلانی که بسبب قابو وقت و همراهی اهلکاران هر حق بنده ناحق متسلط شد هر چند فدوی بداد

در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب عدم وسیله

و نامساعدی بخت خود که به شیب و فراز متعلق باد دست بحق

خود نرسیده درین زمان بهجت اقتران که از ازره عملداری و

غربا پروری جناب عالیه متعالیه او بیره گوش جهانیان است

امیدوار فضل و کرم که دریافت فرموده انفصال آن مقدمه

از روی انصاف و عدالت فرمایند تا حق بحقدار رسد بیت

هر که درین خانه شبی داد کرد خانه فردای خود آباد کرد افتاب

دولت و اقبال لایزال یاد برب العباد عرضی در استدعای

دریافت احوال فدوی قدیم غلام همیم هرند کان ذهیم حضور

پر نور روشن است که محض بعنایات خداوندی بلاهای دنیایی

رسیده از چندی بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیمار

گرفتار آمده که دشمن بدید ن آن میل دو دست بیگرد نه در جان

بان وتیرای بسو تاب و توان در ین وصه یکی احوال بعوض

بدرگاه واهب العطايات دست بدعاست او سبحانه تعالی
وتقدس حسب الله عالی دوستان بی ریو رنگ مدام کامیاب مقاصد اعلی
ساحته توفیق یاوری بموران صوری بموقف قرباباد ملاذ احفادا
احوال ک دیاباری روزگار لدباب دانش و بینش ارین وضوح
محتاج ترقیم و تسطیر نیست عزیز القدر محمدیار که لدبرادرش قربی وود
حمیت لدمدتی لعالم تعطل بسر برده دربنولا بسفارش نیاز مند
مستفید خدمت شریف میشود لذا بجاکه آشنا پروری و کیا الواری
که سجیه رضیه البه کوی نیارست و بعدا ستفارس مخلص بی ریا
ذریعه پرداخت او بوده باشد اشمال قوی ست که باری شریف تر
مامور کرده باشد بتوجه موجه مرفوالحال بوده بشکر مهربانیهای سامی
رطب اللسان خواهد بود زیاده ازین بیانم در ابرام بپرداخت
او سبحانه دولت و ترقی نصیب قرباباد عرضی در تهران حق
رسید ریا لدر جا منصب سیحی خداوند نعمت مستند ظاهرا از عهد سلاطین
پیشین عهده رسید اری موضع شکر پر بنام بزرگان مقررات
وایش علام عقیدت انتیام نیز براث خداداد آبا و اجداد فایض
مانده

شم اکثر بعاملان قدغن نمایند که هر سال دیه بدیه مزارع دار
بتعداد قبوض کمیت رفته وارسیده اگر رعایا بحال باشند
اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت در ازدیاد [illegible]
کوشیده بیش از سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس
ادنی بجنس اعلی نموده باشند تا توانند رئیس الدیه زراعت
رعایا ده بکار اندازند اگر احدی از کارندهای زراعتی شده باشد
وجه او را دریابند و در اعاده معاودت او بمکان مالوف
جهد بلیغ بکار برند و بجهت در فراهم کشت ورزان از اطراف
و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسا خود بجا آرند و دیگر
نیز بر دستوری مزروع شود مقرر سازند [illegible] با معاملی
پرگنات تاکید نمایند که هر سال بموجودات مزروعات
دیه بدیه اینا میوار رسیده جمعی را از روی جزو سیاهه کفایت
بمقتضای سرکار و رعایت رعایا تشخیص نمایند و دول
جمع بلا اهمال بدفترخانه والا ارسال دارند [illegible] بعد
تشخیص جمع مقرر معهود است درین باب مکرر دیوان قدغن کنند

خداوند بیرساند والا در سر کاریکه هزاران بیکس و محتاجان
بل برادر زادگان پرورش می یابند پرورش این عقیدت
کر بپ چه دشوار حالا هر صورت بجز الخداوند نعمت بنظر نمی آید
که ذره پروری نماید عرضی انما .... در مطالب تحمیلی
بعرض میرساند این نمک پرورده قدیم در حالت حوطلی و بیکاری
بنحوی سقیم الاحوالی گردیده که بر کس مباد و در این حالت
پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بنده
ز پا افتاده نماید که شامل دیگر مردم هیدست پایان پرورش
این عقیدت از حضور دور زیاده خداوند آفتاب دولت
و اقبال از مطلع حشمت تابنده باد برب العباد
... دستور العمل دیوان مقدمین مشتمل بر یازده آئین اول اینکه
... عاملان و حدود بریان و قانونگویان و تعلقداران را در حضور
... اند نموده مقرر کنند که نزد دیوان حاضر میشده باشد و ....ره رعایا
... باکه برای عرض حال میایند آنها را در جلد ملاذرا داده
... ند اشتبا سازد تا اظهار حاجت بتوسط غیری نباشد
دوم اینکه

جمع وصولی پرداخته مفصل بنویسید تا حقیقت کاردانی اعمال
وحسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود بعضی آنچه تا بکار
انجام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال آورد آنچه
از رعایا سرکار عالی متعالی افزوده باشند وارسیده
که ابتداء از ابتدای نیمه جاگیردار تا حال چقدر باقی
نگاهداشته آمد وچه مقدار بصیغه افزونی بحری گرفته نظر برانیم اتب
گذشته را بازیافت نماید و امیدوار موقوف دارد که هرگاه اهل
پرگنات را بحالت اصلی عود خواهند داد حقیقت بعرض
اعلی خواهد رسید تشخیص آنکه در فوطه خانه مقرر کنند که فوطه‌دار
روپیه سکه عالی مبارک عالمگیر بگیرند و بر تقدیر بر عدم وجود
این جنس روپیه جهانی و چلنی و خزانه رایج بازار گرفته حرف
سکه ابواب جمع نماید اما روپیه کم درینها که رایج بازار نباشد
هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر برامید که در بازگردانیدن
جنس ناقص تحصیل در تعویق می‌افتد وجه بالای موافق تنخ
وحساب از رعیت بتبدیل امرا روز بروز تحمل آرند بهم آمده

که تحصیل محصول بر فصل بر محال شروع نموده بار خواست آن
مطابق معاد بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نمایند
که از قسط حیثی چیزی باقی نگذارد و احیاناً اگر از قسط اول
قلیلی موقوف داشته باشد در قسط دوم بقید وصول درآید
و در قسط سیوم مال تمام بیباق نمایند هم آنکه باقی سنوات
را اقساط مناسب بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده
بکروریان تاکید بلیغ نمایند که مواضع وعده تحصیل درآرند و
زر سرانجام وصول آن خبر یاب باشد از غفلت و حیاله
عمال در توقف می افتد شنیده آنکه هر کاینکه خود برای دریافت
کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که عبور نمایند صورت
مزروعات و ربع را استعاجب مزارع و قدر جمع بنظر درآورد
واگر در توفیق جمع بر برو وعده حق و حساب بعمل آمده باشد سرانکه
چودهری یا مقدم یا پتواری بسهم و شریکی نموده شده باشد
مزارع وار مستعمل ساخته تحقیق نماید و کمی بیش او بحسب مبلغان
برآرد و بالفعل در تحصیل سال حال و توفیق موجودات اداوی
آورد

باشد رجوع نماید و چون این تحقیق برآید کاغذ خام سست
اگر براند نویس بنگاله ترجمه کاغذ هندی بهار سیم بحقیقت جمع
و حاصل و اخراجات و رسومات تا پیوار وار سیده هرچه اهتمام است
در خام رعیت برآمده باشد و اصلات خطوط خام محسوب ساخته
ما بقی بطرف امین و عامل و زمینداران وغیره ذالک نام بنام
بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دیهات پرگنه فراهم
آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم موجود پتواری یا وجهی دیگر
کاغذ مواضع محدوده بدست نیاید از خود اردی برآید
دیهات کلیه سراسری کرده داخل طومار دیوانی نماید دیوان بله
می باید که بعد تیار شدن طومار سنجد اگر موافق دستور بقلم آمده باشد
وجه تصرف کاملان مواضع ضابط بطرف چودهری یا قانونگوی
و مقدم و پتواری اینچه داد از رسوم مقرر گرفته باشد بعوض
بازخواست آورده و از دیم انکه از اجماعت اعما و کروریان و
خطوط داران هر کس را بر اسامی خود درستی و دو نسخه‌ای مقدم
خدمت قیام نماید موافق دستوریکه بقلم آید در هر باب اقدام

خدا نخواسته اگر آفت سماوی یا ارضی در محلی رو نماید با عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات بر زراعات را از واقع بحال احتیاط در نگاهبانی نماید و مزارع واروار رسیده جمع آورده بر درستی موافق هست و بود تشخیص بازند آفت رسیده که تقویت آن با چندار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا ریزه رعیت بحق رسد از آسیب نقصان ایمن ماند و بلغان تغلب نتواند کرد و دیگر آنکه در باب عدم بلند بدی در منع اخراجات زاید المال در ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست با عمال و چودهریان و قانونگویان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی یا اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه هرگز بعمل نیاید و همیشه خبر یاب خبریاب شده و اگر احدی بر آن اقدام نماید تنبیه و تهدید بار نماید حقیقت بحضور بنویسد تا اند خدمت معزول شود و بجای او دیگر منصوب گردد یازدهم آنکه برای تحقیق برآمد کاغذ خام اصلی برآمد نویسد که از حضور بار بخدمت منسوب باشد